

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد بدین بوم و بر زنده یک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Iran's M.

آئینه ایران

بهرام رحمانی
۰۶ اگست ۲۰۲۳

فلم سینمایی «غریب»، فلم فریب و دروغ و تحریف تاریخ!

فلم سینمایی «غریب»، محصول سازمان هنری رسانه‌های «اوج»، وابسته به سپاه پاسداران و سایر نهادهای امنیتی جمهوری اسلامی ایران است. حامد عنقا، تهیه‌کننده و فلم‌نامه‌نویس با سفارش نهادهای امنیتی-فرهنگی جمهوری اسلامی، یک مشت ادعاهای پوچ و بی‌معنی و غیرواقعی را تحت عنوان فلم‌نامه سرهم‌بندی کرده است. بیش از چهار دهه است که سینمای ایران نیز همانند سایر نهادهای فرهنگی و هنری و آموزشی جولانگاه نیروهای جهل و جنایت، سرکوب و ترور، نیرنگ و فریب جمهوری اسلامی است!

فلم سینمایی غریب، یکی دیگر از فلم‌های جمهوری اسلامی ایران علیه مردم کرد به‌ویژه کومله، در سال‌های نخست انقلاب ۱۳۵۷ است. انقلابی که برای آزادی، برابری و زیست و زندگی بهتر بود توسط گروه‌های مذهبی تحت امر خمینی، البته با حمایت ملی و مذهبی‌ها و لیبرال‌هابه‌شدت به خاک و خون کشیده شد؛ اما کومله جزو اولین نیروهای سیاسی انقلابی و چپ بود که از همان اوایل قدرت‌گیری جمهوری اسلامی در مقابل آن با تمام نیرو و امکانات و با حمایت میلیونی کارگران و محرومان جامعه ایستاد و بهای گزافی نیز در این راه پرداخت. با وجود همه این‌ها، پس از گذشت ۴۴ سال از حاکمیت جمهوری جهل و جنایت و ترور و اعدام اسلامی، هنوز این حکومت در نزد اکثریت شهروندان ایران به ویژه شهروندان کرد، کمترین جایگاه و پایگاه اجتماعی ندارد و به شدت رسوا و منفور است. به‌خصوص حدود یک سال است که جرقه انقلاب نوین مردم ایران با شعار محوری «زن، زندگی، آزادی»، زده شده است. انقلابی که تاکنون پایه‌های پوسیده حاکمیت جمهوری اسلامی را لرزانده و سران و مقامات آن را نیز به شدت به وحشت انداخته است.

جلیل محبی، کارشناس مرکز پژوهش‌های مجلس در یک برنامه تلویزیونی گفت: سال ۱۳۹۸ نظرسنجی انجام شد گفتند که حجاب شرعی را شما چه‌قدر معتقد هستید که این باید الزامی باشد توسط حکومت، ۷۱ درصد مردم موافق بودند، بعد از این‌که اتفاقات پارسال و فوت خانم امینی اتفاق افتاد، مردم در نظرسنجی بعد از این اتفاقات گفتند که ۷۱ درصد تبدیل به ۴۰ درصد شد و ۳۰ درصد ریزش داشت.

حسین سلامی فرمانده کل سپاه پاسداران جمهوری اسلامی ایران درباره احتمال آغاز موج جدیدی از اعتراضات ضدحکومتی در کشورش در سال‌گرد اعتراضات پائیز سال گذشته هشدار داد.

به گزارش خبرگزاری «تسنیم»، سلامی در اظهاراتی سه‌شنبه ۱۰ مرداد ۱۴۰۲ بار دیگر آمریکا و غرب را عامل اعتراضات ضدحکومتی در ایران دانست و گفت که اعتراضات سال گذشته، «قوی‌ترین، خطرناک‌ترین، جدی‌ترین، نابرابرترین و وسیع‌ترین» بود.

او همچنین تظاهرات ضدحکومتی در ایران که از سال گذشته در حمایت از زنان و اعتراض به کشته شدن مهسا (ژینا) امینی، دختر کرد ۲۲ ساله اهل سقز در بازداشت پلیس امنیت اخلاقی تهران، آغاز شده است را «فتنه» خطاب کرده و اذعان کرد: «فتنه سال قبل، تلخ بود، اما درس‌ها و نبردهای بزرگی برای ما داشت.»

پیش از این نیز، مصطفی رستمی، رئیس نهاد نمایندگی رهبر جمهوری اسلامی در دانشگاه‌ها، با هشدار درباره سال‌گرد اعتراضات سراسری «پیش‌بینی» کرده بود که اگر مخالفان حکومت نتوانند در سال‌گرد اعتراضات کاری کنند، «به طور کامل شکست می‌خورند.»

اعتراضات سال گذشته ۲۵ شهریورماه ۱۴۰۱ آغاز شد و به سرعت به یکی از بزرگ‌ترین خیزش‌های ضدحکومتی در ایران تبدیل شد.



شوان خشن فلم غریب و کاک شوان واقعی مهربان

فلم سینمایی غریب به کارگردانی محمدحسین لطیفی در روز پنج‌شنبه ۲۰ بهمن ۱۴۰۱، در نهمین روز چهل و یکمین دوره جشنواره فلم فجر، صحنه‌ای از این فلم منتشر شده بود.

فلم حکومتی «غریب» مقطعی از زندگی پاسدار «محمد بروجردی» را روایت می‌کند. در خلاصه داستان «غریب» آمده است: سال ۱۳۵۸ با بالا گرفتن اختلافات گروه‌های مسلح سیاسی از جمله کومله و دموکرات و... شهید محمد بروجردی به همراه اندکی از هم‌زمانش، برای سامان دادن به اوضاع و رسیدگی به شرایط مردم راهی غرب کشور شدند. اوضاع نابسامان و اوج‌گیری دست‌بندی‌ها شرایط را برای فرمانده جوان منطقه غرب پیچیده‌تر کرد. تنها یک جرعه برای انفجار کافی بود.»

بروجردی فرمانده سپاه غرب کشور بود و محمد بروجردی، اول خرداد ۱۳۶۲، در حالی‌که با عده‌ای دیگر از پاسداران در مسیر جاده مهاباد، نقده حرکت می‌کردند بر اثر انفجار مین کشته شد.

در این فلم به حدی غلو شده و آن‌چنان مضحک است که بروجردی به تنهائی با همسرش و با لباس پاسداری و بدون اسلحه با ماشین شخصی خود، از تهران راهی کردستان می‌شود به‌طوری که انگار به یک سفر تفریحی و توریستی می‌رود. در آن سال‌های پرتلاطم، هیچ‌کس نمی‌توانست در جاده‌های کردستان و با لباس پاسداری و به تنهائی حرکت کند. هرگز چنین چیزی واقعیت ندارد.

در این فلم سرتاپا دروغ و بی‌معنی، کاک شوان از فرماندهان جسور، سرشناس و محبوب کومله و مردم کرد، آدمی خشن و پرخاشگر و غیرعادی نشان داده می‌شود و در مقابل بروجردی قتل‌صدها تن از مردم کرد، آدمی رئوف و

مهربان و خونسرد نشان داده می‌شود. حتی بروجردی به‌طور جیمزباندی و با لباس شخصی به محل تجمع پیشمرگان کومله نزدیک می‌شود و از آن‌ها اطلاعات می‌گیرد و... چنین سناریوها و فلم‌های امنیتی-فرهنگی حکومت را حتی روستائیان و آن‌دسته از مردم «عوام» کردستان هم باور ندارند و به هیچ‌وجه نمی‌پذیرند و باور نمی‌کنند. چرا که آن‌ها، واقعیت‌ها و جنایت‌های بی‌شمار بروجردی و پاسدارانش را بارها و بارها با چشم خود دیده‌اند.

بابک حمیدیان، مهران احمدی، رحیم نوروزی، هژیر سام احمدی، پردیس پور عابدینی، محمد رسول صفری، سام کبودوند، حسام محمودی، مجید اسماعیلی و فرهاد قائمیان در فلم غریب ایفای نقش می‌کنند و جعفر دهقان، سامیه لک، سمیرا کریمی و محمد بروجردی حضور افتخاری دارند.



تصویر بروجردی پشت سر خامنه‌ای و بروجردی فلم غریب

محمد بروجردی، از معدود فرماندهان سپاه پاسداران و فرد نزدیک به خمینی بود که در شکنجه و اعدام زندانیان سیاسی در شکنجه‌گاه مخوف اوین، از بنیان‌گذاران سپاه جهل و جنایت و ترور و همچنین کشتارهای مردم کردستان نقش مهمی داشت. او به‌همراه محسن رضائی، مسئولیت حفاظت سیدروح‌الله خمینی را در زمان بازگشت به ایران در ۱۲ بهمن ۱۳۵۷ برعهده داشت.

محمد بروجردی برای مدتی کوتاه مسئول زندان اوین بود. او یکی از ۱۲ نفر عضو هیات موسس سپاه پاسداران جمهوری اسلامی بود و در پایه‌گذاری این نهاد شرکت داشت.

با فرمان روح‌الله خمینی مبنی بر سرکوب ناآرامی‌های کردستان، بروجردی در مرداد ۱۳۵۸ به عنوان یکی از فرماندهان ارشد سپاه پاسداران، به پاوه رفت. در کردستان سازمانی تحت عنوان پیشمرگان کرد مسلمان، توسط بروجردی تشکیل گردید. پس از راه‌اندازی سازمان پیشمرگان کرد مسلمان و با حمایت‌های سیدمحمد بهشتی و اکبر هاشمی رفسنجانی، به فرماندهی این تشکیلات منصوب شد.

در سال ۱۳۵۸، محمد بروجردی از طرف خمینی، مأموریت می‌یابد تا به‌عنوان فرمانده سپاه کردستان، اعتراضات و صدای انقلابی مردم کرد خاموش کند. طبیعی‌ست که چنین فلم ساختگی و سرتاپا دروغین با استقبال نهادهای حکومتی قرار گیرد. همه رسانه‌ها و نهادهای وابسته به حکومت با همدیگر مسابقه گذاشته بودند تا این فلم چندی‌آور را آن‌هم در اوج انقلاب «زن، زندگی، آزادی» تبلیغ و ترویج کردند. سینما و رسانه‌های جمهوری اسلامی بار دیگر تلاش کردند تا بار دیگر به مردم بقبولانند که مردم کرد کرد و کومله جنایت‌کار بودند نه حکومت جهل و جنایت و ترور اسلامی! به‌همین دلیل، این فلم در چهل و یکمین دوره از جشنواره فلم فجر در بخش‌های مختلف: «طراحی صحنه، چهره‌پردازی، جلوه‌های ویژه میدانی موفق به دریافت سیمرغ شد. همچنین سیمرغ بهترین نقش اول زن جشنواره نیز به بازیگر این فلم اختصاص یافت.

جایزه ویژه هیات‌دوران در بخش مقاومت بین‌الملل و بهترین فلم از نگاه ملی نیز به غریب تعلق گرفت. غریب در هفدهمین جشنواره فلم مقاومت نیز به‌عنوان بهترین فلم، انتخاب شد.»

در این فلم بابک حمیدیان، پردیس پورعابدینی، رحیم نوروزی، حسام محمودی، مهران احمدی، فرهاد قائمیان و هژیرسام احمدی به هنرمندی پرداخته‌اند. در انی فلم حمیدیان نقش بروجردی را به شکل مضحکی ایفا می‌کند.

این فلم، دو سال از پرچالش‌ترین و حساس‌ترین مقطع تاریخی بعد از وقوع انقلاب ۱۳۵۷ را در منطقه کردستان با تحریف‌های آشکار و یک طرفه‌ای به نمایش می‌گذارد. بروجردی فرمانده سپاه منطقه غرب کشور است و با اعتراضات مردمی و حرکت‌های مسلحانه کومله را در حال مقابله است.

در ابتدای فلم، صحنه‌ای از تلویزیون پخش می‌شود که مربوط به سخنرانی احمد متوسلیان از فرماندهان سپاه است که در فلم، یک هفته از زمان ربوده شدن‌اش در لبنان می‌گذرد...

لطیفی در این فلم، تلاش کرده است که شخصیت‌های انقلابی کردستان را نه براساس آنچه که در تاریخ ثبت شده است، به نمایش بگذارد شدیداً دچار غلوگویی و دروغ‌گویی شده است و بی‌شرمانه دست به تحریف تاریخ مردم کرد می‌زند و برای هزارمین بار دشمنی و خصومت سران و مقامات و نهادهای جمهوری اسلامی با مردم حق‌طلب کرد را به نمایش می‌گذارد.

در این فلم کاک شوآن (مهران احمدی) که نام اصلی محمد مائی و از فرماندهان برجسته و جسور و مردمی کومله بوده، با کتاب و مطالعه نشان می‌دهد و ناگهان ورق برمی‌گردد و از کاک شوآن یک چهره خشن و ضد‌مردمی به نمایش می‌گذارد.

فلم «غریب» و سخنان بی‌ربط شخصیت اصلی فلم، یعنی محمد بروجردی (بابک حمیدیان) در اغلب بخش‌ها، به شکل مضحکی برجسته می‌شود. در بخش‌هایی از فلم، شعارها و موضع‌گیری‌های کلیشه‌شده موج می‌زنند. نویسنده تلاش کرده است که قهرمان قصه خود را با هوش و آرام و جان‌برکف نشان دهد که به هیچ پست و مقامی و دستوری پایبند نیست جز فرمان خمینی!

دیالوگ‌های بروجردی فلم «غریب»، به‌زور شعاری و غیرواقعی پشت سر هم بیان شده‌اند. مثلاً آن‌جا که می‌گوید اگر بتوانم دو تا مادر این شهیدان را با دیدن جنازه عزیزان‌شان، آرام کنم، برایم کافی است، گور بابای بقیه!

فلم «غریب»، حکایت جامعه‌ای است که تاریخ آن را فاتحان هر طوری دل‌شان خواسته نوشته‌اند و شکست خوردگان محکوم و مقصرند. فاتحان قداربند و لات و لمین و آدم‌کشی مانند بروجردی و بسیاری از اعضای سپاه پاسداران و کلیه اعضای دم و دستگاه جمهوری اسلامی، به شکل مسخره‌ای در قامت «قهرمانان بزرگ» ظهور می‌کنند و سیاست و مرام و مسلک‌شان می‌تواند، «میهن را با یک دم مسیحائی از گرفتاری‌ها و مشکلات‌اش برهاند.»

تحریف وقایع کردستان در سریال‌ها و فلم‌هایی که درباره کردستان ساخته شده‌اند از زبان یک پاسدار سابق بشنویم. رضا صادقی، نویسنده و پژوهش‌گر جنگ که در لباس پاسداری سال‌ها جنگ در جبهه‌های غرب کشور را در کارنامه خود دارد، به تحریفاتی در یک سریال تلویزیونی پرداخته است که قرار بوده «اقتباسی» از زندگی مرضیه حدیدچی (طاهره دباغ) باشد. او می‌گوید مسائلی که در سریال «آتش در گلستان» مشاهده کرده است هیچ انطباقی با آنچه در جبهه غرب و کردستان و کرمانشاه و... گذشته است ندارد.

سریال آتش در گلستان اوایل سال گذشته پیش از شبکه پنج پخش شد و در آن به برهه‌ای از زندگی مرضیه دباغ در جبهه غرب پرداخته شد. در این سریال حدیدچی به‌شکل فرماندهی استانی و اثرگذار تصویر شده است که عملیاتی بزرگ و عجیب را به سرانجام می‌رساند. صادقی می‌گوید این تصویر صحت ندارد.

پرویز شیخ طادی نویسنده و کارگردان در این سریال و سیدحامد حسینی هم تهیه‌کننده این سریال هستند. رضا صادقی، گفته است: من به آن‌ها گفتم خانم دباغ زندگی بسیار مهمی داشته است و چرا به آن بخش‌های دارای اهمیت نمی‌پردازید؟! چرا رفته‌اید در کردستان که ایشان چندان نقشی نداشته است. این‌ها نمی‌پرفتند؛ مقداری صحبت کردیم و من هم دلایلم را گفتم و این‌ها هم گویا اصرار داشتند که این کار انجام شود و انجام هم شد.» به آن‌ها گفتم که «ببینید! کردستان به این بزرگی، این خانم دباغ ممکن است چند روزی به آنجا رفته باشد اما آنقدر تاثیرگذار نیست که بخواهید به آن بپردازید؛ این بنده خدا زندگی پر فراز و فرودی در گذشته دارد، چرا به آن نمی‌پردازید؟!»

او اضافه می‌کند؛ وقتی ایراد گرفته می‌شود به نظامیان که «شما نباید تاریخ جنگ را تحریف کنید» -که حرف درستی هم هست- توقع این وجود دارد که بخش‌های غیرنظامی هم دست به تحریف تاریخ جنگ نزنند. چه این افراد نویسندگانی باشند که کتابی منتشر می‌کنند و چه روشنفکرانی باشند که مطالبی را می‌نویسند و حوادثی که بزرگ بوده است را بخواهند کوچک کنند و یا بالعکس؛ این‌ها اشکال دارد. بخشی هم درحوزه‌هایی مثل فلم و سریال است که دارد صورت می‌گیرد. باید از این‌گونه موارد جلوگیری شود؛ اگر از جایی اصرار ی نبوده است که «آقا! چنین فردی را برای ما بساز!» چرا بخش هنری ما می‌رود و در مورد فردی چیزهایی می‌سازد که واقعیت ندارد.

یکی از دروغ‌هایی که در این سریال اتفاق افتاده روستائی است به نام «روستای مرزی رستم واران» روی نقشه کردستان را ببینید و بگوئید روستای مرزی رستم واران کجای کردستان است؟! روستای مرزی پیرآباد! این‌ها می‌روند درگیر می‌شوند و می‌جنگند، مقرر دارند و رفت‌وآمد می‌کنند! کجای کردستان روستای مرزی پیرآباد داریم؟! یا مثلاً فلان نقطه را به عنوان قرارگاه مرکزی حزب دموکرات نشان می‌دهند! قرارگاه مرکزی حزب دموکرات که آنجا نبوده است. این‌ها دروغ‌هایی است که در این سریال وجود دارد.

یکسری تحریف هم در این سریال صورت گرفته است. دسته‌ی اول تحریفی است که نسبت به زندگینامه خانم مرضیه حدیچی [معروف به خانم طاهره دباغ] صورت گرفته است. ایشان بعد از آن پیامی که امام برای آزادسازی پاوه در ۲۷ مرداد ۱۳۵۸ دادند، چون تازه فرمانده سپاه همدان شده بود، یکسری یگان‌هایی از ارتش و سپاه و ژاندارمری حرکت کردند و سمت کردستان رفتند برای آزادسازی پاوه و بعد هم باقی شهرها.

او در ادامه می‌گوید: بعد از آن فرمان (فرمان خمینی) یک عده به آنجا رفته‌اند و این‌که هرکدام چه تاثیری داشته‌اند مهم است؛ خانم دباغ هم بعد از آن فرمان رفته‌اند. ایشان همراه نیروهای سپاه همدان رفته بود سمت کرمانشاه و از آنجا هم سمت پاوه. البته قبل از این‌که این‌ها بخواهند برسند نیروهای که درون پاوه بودند آن را بعد از پیام امام آزاد کرده بودند...

این‌ها بعد به پاوه رسیدند و چند روزی آنجا بودند. خانم دباغ را گفته‌اند مقداری برای خانم‌های آنجا سخنرانی کرده است و آموزش‌هایی داده و کلاس‌هایی گذاشته است؛ بعد هم نیروهای که از همدان به آنجا رفته‌اند بخشی از آن‌ها سمت سنندج رفته‌اند، ممکن است ایشان همراه این‌ها تا سنندج هم رفته باشد، بعد از آن دیگر تمام می‌شود. یعنی کل این ماجرا ممکن است با ۲۰ روز یا یک ماه تمام شود و برود و از محدوده پاوه و سنندج هم خارج نمی‌شود؛ اما در سریال می‌بینید که گوئی ایشان چندین سال در کردستان جنگ می‌کرده است و در حد یک فرمانده استانی تاثیرگذار بوده است؛ که چنین چیزی صحت ندارد و این جزو تحریفاتی است که نسبت به زندگی ایشان صورت گرفته است، چیزهایی به ایشان نسبت داده شده است که در زندگی ایشان نبوده است و در وقایع کردستان رخ نداده است؛ مثلاً مذاکراتی که با گروه‌ها می‌کند،

یا مواجهاتی که با سران گروه‌ها دارد و پیام می‌دهد و پیام می‌گیرد و یا در این قسمت آخر پایگاه خود را طعمه می‌کند برای این‌که گروه‌ها را بکشاند آن‌جا! این‌ها همه جزو تحریفات است.

دومین تحریف، تحریفی است که در وقایع کردستان صورت گرفته است. جریان فاسملو عمدتاً در شمال ناحیه کردنشین که جنوب استان آذربایجان غربی می‌شود فعال و تاثیرگذار است. در استان کردستان عمدتاً جریان مارکسیست‌ها، خصوصاً چریک‌های فدائی خلق و کومله تاثیرگذار بودند، در منطقه اورامانات کرمانشاه هم این‌ها هستند اما یک مقداری جاف‌ها هم هستند که آقای سردار جاف و برادرش سالار جاف آن‌جا بودند؛ این‌ها مربوط به ایل جاف بودند؛ به‌طور کلی این‌ها بودند که تاثیرگذار بودند. هیچ‌کدام وابستگی حزبی ندارند؛ بعضی از آن‌ها مسلح عشیره‌ای هستند و جاف‌ها هم مثلاً با سلطنت‌طلب‌ها آن موقع همکاری می‌کردند و در ماجرای پاوه هم بودند.

تحریفی که صورت گرفته، در این سریال به‌نوعی نشان می‌دهد که گوئی افراد کومله و دموکرات اصلاً تاثیرگذار نبوده‌اند؛ پس در مسئله کردستان هم تحریفاتی صورت گرفته است.

بخشی دیگر از تحریف‌هایی که انجام گرفته است، تحریفاتی است که در عوامل فلم و صحنه‌آرایی دیده می‌شود. مثلاً آن موقع اصلاً ماشین توپوتا وارد سازمان رزم نشده بود. این‌ها از ماشین توپوتا وانت استفاده می‌کنند و با آن این طرف و آن طرف می‌روند. البته اشکالات جزئی است اما می‌خواهم بگویم که این‌ها هم هست. بعضی نیروها آن‌جا کلاشینکف دست‌شان است، در حالی‌که در آن زمان کلاشینکف به‌صورت معدود از گروه‌ها گرفته شده بود و عمدتاً نیروهای خودی سلاح «ژ ۳» داشتند؛ بعضی از نیروهای کرد محلی هم «برنو» و «ام ۱» داشتند؛ اصلاً کلاشینکف مرسوم نبوده است.

یا مثلاً «آر پی جی ۷» آن موقع هنوز وارد سازمان رزم نشده بود، یا در اطراف پایگاه مین‌گذاری کردند! آن دوران چنین چیزهایی نبود که کسی بخواهد اطراف پایگاه خود را مین‌گذاری کند. یا مثلاً موانع خورشیدی درست کرده‌اند و اطراف پایگاه گذاشته‌اند برای این‌که اگر کسی می‌خواهد وارد شود، نتواند.

یا لباس خانم دباغ! من متأسفم این را بگویم اما لباس خانم دباغ در این سریال به‌منظر می‌آید الگوگیری از لباس افراد مجاهدین خلق است. خانم‌هایی که در آن دوران عضو سپاه بودند -چون تنها خانم دباغ نبود- مانتوی بلند داشتند با روسری مشخص؛ اصلاً لباسی تن این خانم کرده‌اند که آن موقع در سازمان رزم ما نبوده است و کسی چنین لباسی را استفاده نمی‌کرده است.

یا تحریفی در تشکیلات گروه‌ها اتفاق افتاده است، در مورد کومله لباس متحدالشکل تن این‌ها کرده‌اند در حالی‌که این‌ها در آن دوران چنین لباس متحدالشکلی نداشته‌اند. کومله اصلاً سازمان رزم محدود داشته است یا دموکرات اصلاً سازمان رزم نداشته است، یک تشکیلات شهری بودند و آدم داشتند اما در سال ۵۸ چنان تصویری که در این سریال ارائه می‌شود مرسوم نبوده است. این‌ها تحریفاتی است که از آن سال ۵۸ نشان داده شده است.

شما تا یک حدی می‌توانید قهرمان‌پروری کنید. یک وقتی شخصیت خیالی است و با آن می‌توان خیلی کارها انجام داد. ... در همین قسمت‌ها یکی از مسائلی که رخ داده است، مثلاً طرف می‌گوید «یک نفر را انداختند در دیگ آب جوش و گوشت پخته‌اش را فرستادند برای پدر و مادرش»! بروید ببینید این کجا رخ داده است؟! این‌ها تاثیر منفی می‌گذارد. وقتی شما در کردستان نشسته‌اید و می‌بینید چیزی دارد در مورد کردستان پخش می‌شود اما دروغ‌هایی را به شما نسبت می‌دهند، این شما را واگرا می‌کند و می‌گویند «این حکومت مرکزی نوع نگاهش به من یک آدم یاغی جنایت‌کار بدون عقل و منطق است».

به گفته او، حتی گروه کومله را هم که می‌خواهند نشان دهند باید درست انجام دهند. دموکرات را هم درست نشان دهند، یعنی آن‌ها را درست نشان دهند، مردم را درست نشان دهند و ما را هم درست نشان دهند.

من چندین سال کردستان بودم، گاهی که برمی‌گشتم اقوام می‌گفتند که «شنیدیم آن‌جا ۴۰ پاسدار را گرفته‌اند و سر بریدند و سرشان را دور تا دور پایگاه گذاشته‌اند» می‌گفتم «اصلاً چنین چیزی صحت ندارد. شما ۴۰ پاسدار پیدا کن که در یک پایگاه باشند!» نمی‌گویم سر نبریده شده، اما این‌که این دروغ بخواد این‌قدر غلبه پیدا کند و بعد هم به ماجرائی تبدیل شود که همچنان گفته شود، این‌ها تاثیر سوء می‌گذارد. مردم بقیه کشور را هم نسبت به کردها حساس می‌کند در حالی‌که چنین چیزی نبوده است.

بالاخره ما باید قبول کنیم که آن‌جا جنگ بوده است و در صحنه جنگ یکسری اتفاقاتی رخ می‌دهد که بخشی از آن خواسته است و برخی دیگر ممکن است ناخواسته باشد. اما در مجموع میزان کارهایی که گروه‌ها کردند و کارهایی که ما انجام دادیم اگر مقایسه صورت گیرد معلوم می‌شود که مثلاً نیروهای مسلح بیش‌تر آسیب به کردها رساندند و یا آن‌ها بیش‌تر به بقیه آسیب زدند؟! ... ۱

سرگذشت چهل و چهار ساله سینمای پس از انقلاب ۱۳۵۷، بسیار غم‌انگیز و کشمکش سانسور و اختناق حاکمیت از یک سو و تلاش سینماگران مستقل و مردمی بر سر آزادی هنری است. سینماگران برای رسیدن به حداقلی از آزادی، راهی ناهموار و کوهی از مشکلات را تحمل کرده‌اند اما با وجود این همه اختناق و سانسور و سرکوب، هنوز هم از مطالبات خود دست بردار نیستند.

برای مثال، فاطمه معتمدآریا، بازیگر سرشناس سینما و نتاتر، شامگاه نهم بهمن ۱۴۰۱ در مراسم گشایش آخرین دوره جشنواره فیلم فجر زندگی هنری خود در سینمای پس از انقلاب را چهل سال رنج و مرارت ارزیابی کرد. وی روی صحنه اعلام کرد که در چهل سال گذشته همواره خود را زیر فشاری طاقت‌فرسا احساس کرده است.

اواخر دی‌ماه ۱۳۹۷ «آئین‌نامه نظارت بر تولید و نشر آثار ادبی و تاریخی دفاع مقدس» در روزنامه رسمی کشور منتشر شد. طبق این مقررات تازه نهادهای بنام «شورای نظارت بر تولید و نشر آثار ادبی و تاریخی دفاع مقدس و مقاومت» به‌عنوان «بالاترین مرجع سیاست‌گذاری، هدایت و نظارت کلی بر فرآیند تولید و نشر ادبی و تاریخی دفاع مقدس و مقاومت در سطح کشور» را به عهده دارد.

آئین‌نامه تازه که همانند تمام احکام مستبدانه و آمرانه حکومت، که توسط دولت ابلاغ‌شده و مجری آن به حساب می‌آید، قرار است زیر نظر مستقیم دفتر رهبری به اجرا گذاشته شود. برای این نهاد در بودجه سال کشور، مبالغ درشت و هنگفتی در نظر گرفته شده است.

بنا به آئین‌نامه یادشده «کلیه آثار ادبی و هنری و چندرسان‌های مربوط به دفاع مقدس» باید از این نهاد مجوز بگیرند، و این شامل آثار گذشته هم می‌شود: «آثار ادبی، تاریخی و متون آموزشی دفاع مقدس و مقاومت که قبل از ابلاغ این آئین‌نامه منتشر شده‌اند، برای چاپ مجدد باید مجوز چاپ دریافت نمایند.»

در حالی که با امواج‌گیری انقلاب ۵۷، همه اقشار جامعه از جمله سینماگران مردمی، امیدواری زیادی برای رسیدن به آزادی پیدا کردند. در آن دوره، بیش‌تر مردم تنها راه چاره را در یک دگرگونی بنیادی جست‌وجو می‌کردند که در انقلاب تبلور یافت. به همین دلیل، هنرمندان و کارکنان سینمای ایران با اکثریتی بزرگ از جنبش انقلابی علیه حکومت شاه پشتیبانی کردند، زیرا امیدوار بودند که با سرنگونی حکومت پهلوی، اختناق و دیکتاتوری پایان خواهد یافت و آزادی‌های اجتماعی، فردی، مدنی به‌ویژه آزادی خلاقیت و بیان در کشور تامین خواهد شد. به عبارت دیگر، انقلاب برای آزادی، برابری، رفاه عمومی و عدالت اجتماعی بود اما قدرت‌گیری خونین جمهوری اسلامی همه این امیدها را بر باد داد تا این که اکنون با انقلابی دیگر در جهت سرنگونی حکومت دیکتاتوری ایران مواجه هستیم.

در نتیجه انحصارطلبی و تعصب ایدئولوژیک اسلامی، سینما را مثل سایر جوانب زندگی اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی به بیراهه برد.

نیروهای هوادار آیت‌الله خمینی، در دوران انقلاب از جمله سینماها را به آتش می‌کشیدند و جنایت بزرگ آن‌ها در فاجعه سینما رکس آبادان در تاریخ جامعه ما، فراموش‌شدنی نیست.

حدود سه ماه پس از انقلاب محمدعلی نجفی نخستین سرپرست «اداره کل امور سینمایی کشور» هنوز با زبانی «ملایم» سخن می‌گفت: «سانسور به هیچ شکلی در سینما وجود نخواهد داشت... البته ما با ابتذال به شدت مبارزه خواهیم کرد و اجازه نمی‌دهیم فی‌المثل از سکس یا خشونت برای پر کردن جیب تاجر فلم استفاده شود، اما اگر این دو در خدمت محتوای فلم باشند، نمایش آن اشکالی نخواهد داشت.»

خمینی، در مقام «ولایت فقیه» جا خوش کرده بود، به صراحت به «پاکسازی» صنعت سینما فرمان داد: «در ساخت فلم‌ها نظارت کنید. نگذارید اشخاصی که متعهد نیستند کار را به دست گیرند. تصفیه کنید آن‌ها را و این یک امر ضروری و لازم است.»

اکبر هاشمی رفسنجانی یکی از سران اصلی حکومت، آشکارا گفت: «ما ترجیح می‌دهیم سینمای فارسی تعطیل باشد، تا این‌که فلم‌های کارگردانانی که دلشان با انقلاب نیست و فلم‌ها را از روی نیت خالص نسبت به انقلاب نساخته‌اند، به نمایش گذارده شود.»

جنگ ایران و عراق هم نعمیتی برای خمینی و جمهوری اسلامی شد تا در سایه از آغاز سال ۱۳۵۹ ماشین بدون ترمز «انقلاب فرهنگی» را به راه انداختند. دانشگاه‌های کشور را تعطیل کردند. همه رسانه‌های گروهی، ارگان‌های خبری و انتشاراتی زیر نظارت دولتی قرار گرفتند. خمینی برنامه «انقلاب فرهنگی» را به صراحت و به روشنی، چنین اعلام کرد: «ما همه نشریات، رادیو و تلویزیون و سینماها را از فساد پاک خواهیم کرد. همه چیز باید در خدمت اسلام باشد.» حکومت آشکارا اعلام کرد که قصد دارد سینما را به‌طور کامل زیر سلطه خود درآورد بنابراین، فلم‌سازی که با این برنامه همراه نباشند، در سینمای آینده جایی نخواهند داشت. بسیاری به اتهام همکاری با رژیم پیشین تصفیه شدند. عده بی‌شماری به اتهام «نشر ارزش‌های منحط غربی» یا «اشاعه فساد و فحشا» از کار در سینما منع گشتند. تعدادی نیز از ترس جان خود به خارج کشور پناه بردند.

تا این‌که «شورای بازبینی فلم»، طی سه سال ۲۲۰۸ فلم ایرانی را بازبینی کرد و از میان آن‌ها، تنها به ۲۵۲ فلم پروانه نمایش داد که تقریباً تمامی آن‌ها از زیر سانسور گذشته بودند. برای اصلاح یا سانسور فلم‌ها ضوابط و مقررات مدونی وجود نداشت و تنها عبارت «عدم مطابقت با معیارهای اسلامی» از زبان ماموران سانسور حکومتی به‌طور مداوم تکرار می‌شد.

«وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی» که وظیفه کنترل زندگی معنوی جامعه را عهده‌دار شده بود، اعلام کرد که هرگونه فعالیت سینمایی، از تولید و توزیع و نمایش تنها با مجوز آن وزارتخانه ممکن است.

بسیاری از نهادهای دولتی، که از مصادره امکانات فنی استودیوهای سینمایی سهمی برده بودند، به تولید فلم پرداختند. حدود چهار سال پس از انقلاب پیامدهای عملکرد جمهوری اسلامی در عرصه سینما به‌صورت بحرانی همه‌جانبه ظاهر شد. تولید فلم وضع اسفباری پیدا کرده و سالن‌های سینما از تماشاگران خالی بود.

بیش‌تر فلم‌هایی که در آغاز انقلاب ساخته شدند، نتوانستند پروانه نمایش بگیرند. اولین فلم‌های سینماگران سرشناس در شرایط پس از انقلاب، همگی توقیف شدند: «چریکه تارا» و «مرگ یزدگرد» دو فلم بهرام بیضائی، «جستجو یک و دو» از امیر نادری، «خط قرمز» به کارگردانی مسعود کیمیائی، «حیات پستی مدرسه آفاق» به کارگردانی داریوش

مهرجوئی، «حاجی واشنگتن» ساخته علی حاتمی و ده‌ها فلم دیگر ... همین فلم‌سازان بودند که با باز شدن نسبی فضا چرخ سینمای ایران را به حرکت در آوردند.

حاکمیت، سانسور و اختناق شدید و نفس‌گیری را بر جامعه حاکم کرده بود و تمام امور کشور را با فتوای خمینی و سایر آیت‌الله‌های حکومتی اداره می‌شد و مجلس و دولت و قوه قضائیه و همه نهادهای دولتی نقش دکور و اجرایی را داشتند و هنوز هم وضع چنین است.

همه این مسایل سبب شده بود که خودسانسوری در میان نویسندگان و سینماگران و هنرمندان رواج پیدا کند. نویسنده و هنرمند و فلم‌سازی که «غیرخودی» شناخته می‌شد، زیر تهدید و تعقیب و فشار دایمی عوامل نظارت بود.

با وجود شرایط بسیار دشوار فلم‌سازان، به گفته بهرام بیضائی، رفته‌رفته آموختند که «با بال‌های بسته پرواز» کنند. سینماگران قدیمی نخستین فلم‌های خود را در حاکمیت جمهوری اسلامی تولید کردند از جمله:

بهرام بیضائی در سال ۱۳۶۴ با فلم «باشو غریبه کوچک»، نشان داد که سینمای ایران برای ارائه فلم‌های خوب و جذاب همچنان ظرفیت بالائی دارد؛ اما همین فلم پس از چهار سال و حذف چندین صحنه، اجازه نمایش گرفت.

ناصر تقوایی از فلم‌سازان شاخصی است که سانسور هم پیش از انقلاب و هم پس از آن به کار هنری او آسیب جدی وارد آورد. او پس از کشمکش‌های فراوان با اولیای ارشاد سرانجام در سال ۱۳۶۵ فلم موفق «ناخدا خورشید» را کارگردانی کرد.

امیر نادری، دو فلم «دوده» (۱۳۶۴) و «آب، باد، خاک» (۱۳۶۶) را تولید کرد. هر دو فلم با دشواری زیادی در سینماهای ایران به نمایش در آمدند.

داریوش مهرجوئی در سال ۱۳۶۵ با کارگردانی فلم سینمائی «اجارنشین‌ها» در شرایطی که خنده و شادی عملاً از زندگی مردم حذف شده بود، این کمدی اجتماعی را به روی اکران برد. مهرجوئی در فلم بعدی خود «هامون» (۱۳۶۸)، برای گریز از سانسور، به‌ویژه در نمایش سیمای زنان ابتکاری به خرج داد که برای سایر سینماگران آموزنده بود. برخی از این فلم‌سازان در سال‌های بعد جذب سینمای حرفه‌ای ایران شدند: رخشان بنی‌اعتماد، ابراهیم مختاری، پوران درخشنده، ابراهیم فروزش، مرضیه برومندف کامبوزیا پرتوی و...

بدین ترتیب حکومت و جامعه مردسالار، با تدارک تصویری از زنان، بر عرصه تئاتر و سینما سایه سنگینی انداخت. زن شایسته در رعایت «حجاب» نباید کم و کسری داشته باشد، یعنی سراسر بدن خود، غیر از صورت و دست‌ها را از دید مرد نامحرم بپوشاند. این‌چنین بود که سینمای ایران از ترسیم روابط آزاد و برابر و خلاق زن و مرد در آفرینش هنری محروم شد. ناصر تقوایی این کمبود را چنین بیان می‌کند: «شما روابط یک زن و شوهر، یک خواهر و برادر را به راحتی در خیابان یا خانه نمی‌توانید نشان بدهید، چه برسد به روابط سببی و نسبی دیگر. کلاً در سینمای ایران مسئله زن وضعیت بغرنج و بحرانی پیدا کرده است.»

بیضائی این وضعیت را چنین بیان کرده است: «از طرفی می‌گویند که ما باید رئالیست باشیم و واقعیت را نشان بدهیم و از طرف دیگر می‌گویند که زن‌ها حتی در رختخواب هم باید روسری داشته باشند. وقتی که زن بیمار است و شوهرش قصد دارد به او کمک کند، ما باید مواظب باشیم که از یک متری به او نزدیک‌تر نشود و هرگز با او تماس پیدا نکند.»

پس از جنگ و با بازگشت آرامش نسبی به جامعه نسلی از فلم‌سازان نوجو وارد میدان شدند که برخی از آن‌ها توانستند در شکل‌گیری سینمای آینده نقش برجسته‌ای ایفا کنند. فلم‌سازی مانند رخشان بنی‌اعتماد، علی ژکان، ابوالفضل جلیلی، کامبوزیا پرتوی، کیانوش عیاری، رضا میرکریمی، مجتبی میرطهماسب، بهمن قبادی، محمد رسول‌اف، سعید روستائی، مجید برزگر، بهرام توکلی و...



اما تا آنجا که به مبارزات تحسین برانگیز مردم کرد و کومله در سال‌های نخست انقلاب ۵۷ برمی‌گردد همه و همه توسط تاریخ‌نویسان و مستندسازان و فلم‌سازان حکومتی به نفع حاکمیت تحریف شده‌اند و روایت یک‌طرفه خود را از مبارزات و مقاومت‌های قهرمانانه مردم این منطقه، به جامعه ارائه داده‌اند.

کردستان ایران، حدود شش ماه بعد از انقلاب ۵۷، از خودگردانی غیررسمی برخوردار بود. احزاب و رهبران کرد و نمایندگان نیروهای سیاسی چندین بار به‌صورت رسمی با وزیران دولت موقت در مورد مطالباتی که از سوی مردم پیشنهاد شده بود به مذاکره نشستند تا از طریق دیالوگ مستقیم و متقابل به یک راه‌حل سیاسی برای تامین خواسته‌های عادلانه خلق کرد برسند. اما حاکمیت نوپای اسلامی، خواسته‌ها و مطالبات خلق‌های سراسر ایران را «تجزیه‌طلبی» تلقی می‌کرد تا دستاویز و بهانه‌هایی برای سرکوب ملت‌های تحت ستم داشته باشد.

در نتیجه رسانه‌های وابسته به جمهوری اسلامی و سران و مقامات و در راس همه خمینی، همواره راه جنگ‌افروزی و جنایت و کشتار را در پیش گرفته بودند.

چند روز بعد از پیروزی انقلاب، یعنی ۱۳۵۷/۱۱/۲۸، دولت موقت بازرگان، هایتی از نمایندگان دولت را به ریاست داریوش فروهر به شهر مهاباد برای دیدار و مذاکره با ماموستا شیخ عزالدین حسینی، که در مهاباد اقامت داشتند و نیز نمایندگان شوراهای انقلابی شهرهای کردستان و نیروهای سیاسی که در این شهر گرد آمده بودند، فرستاد. طبق گزارشات از فروهر و همراهانش در شهر مهاباد، استقبال گرمی به‌عمل آمد. این هیأت ۳ روز در مهاباد سرگرم مذاکره و گفت‌وگو شدند. از طرف نمایندگان کردستان یک طرح خودمختاری در ۸ ماده شامل خواسته‌های آن دوران به نمایندگان دولت موقت عرضه و پیشنهاد شد. آن‌ها قول دادند که در کابینه دولت بازرگان، این خواسته‌ها بررسی و تائید گردد.»^۲

در پی این اقدامات سیاسی، در همه شهرهای کردنشین در اجتماعات و تظاهرات میلیونی مردم کردستان از این پروژه بندی مهاباد، در آن زمان پشتیبانی مردمی به‌عمل آمد. در این مدت نمایندگان دولت به کردستان رفت‌وآمد می‌کردند. اما در صدد پیدا کردن ارتباطات با افرادی مشکوک بودند، زیرا کردستان از طریق شوراهای و کمیته‌های انقلابی اداره می‌شد.

روز ۲۶ و ۲۷ اسفندماه ۱۳۵۷ (مارس ۱۹۷۹) رهبران سیاسی و مذهبی شهرهای مختلف کردستان در شهر سقز برای گفت‌وگو و تبادل نظر گرد آمدند و یک سند دیگر را تائید و امضاء و برای دفتر خمینی و دولت مهندس بازرگان فرستادند و برای بار دوم، خواسته‌های عادلانه ملت کرد را پیشنهاد کردند. در این سند، چنین آمده است: «۱- در کار پیش‌نویس و تدوین قانون اساسی... ایران باید دانشمندان اهل تسنن و تشیع باهم شرکت داشته باشند هر قانونی که اهل تسنن در آن شرکت نداشته باشد، بی اعتبار است. ۲. در تدوین قانون اساسی باید قاطعانه تصریح شود که همه ملیت‌های ایران از

جمله ملت کرد باید از حقوق متساوی ملی، سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی برخوردار باشد و در هیچ موردی، ملتی را امتیاز و برتری بر ملل دیگر نباشد. ۳. باید سیاست اجتماعی و اقتصادی ایران، طوری تنظیم شود که هر گونه، امتیازات و فاصله‌های طبقاتی چه مادی و چه معنوی، از میان برداشته شود...

سیدعزالدین حسینی - مهاباد - احمد مفتی‌زاده - سنندج - ملاصالح رحیمی - نقده - ملارحمان طاهری - سردشت - قاضی محمد خضری - اشنویه. ملا ابوبکر شفیعی - بوکان. شیخ جلال حسینی - بانه. حسین علایی - سقز. نماینده مریوان - نماینده قصر شیرین. ملا محمد ربیعی - کرمانشاه. نماینده قروه - ملا عبدالله محمدی - سقز - ۳

در پی این اقدام سیاسی که هنوز اجتماع روحانیون کردستان ادامه داشت، يك جنگ خونین به مردم کردستان تحمیل شد و روز ۲۷ اسفندماه ۱۳۵۷ از پادگان ۲۸ کردستان به شهر سنندج حمله کردند، که ده‌ها نفر جان‌باخته و صدها نفر مجروح شدند. روز بعد، ستاد ارتش در تهران، مردم سنندج را ضدانقلاب خواند و آن‌ها را تهدید به شدیدترین مجازات کرد. در دومین روز جنگ ماموستاشیخ عزالدین از طریق رادیو سنندج خواهان قطع فوری این درگیری‌ها شد، و صدیق کمانگر سخن‌گوی شورای موقت سنندج، در نامه‌ای به خمینی نوشت: «این درگیری مسلحانه از طریق صفدری نماینده دولت و پادگان سنندج تحمیل شده است.»

پس از این وقایع، آیت‌اله طالقانی در راس يك هیأت دولتی از تهران به سنندج اعزام شد و با نمایندگان کردستان برای تشکیل شورای ۱۱ نفری شهر، به توافق رسیدند و اوضاع سنندج کمی آرام شد. ۴

هنوز مذاکرات در کردستان ادامه داشت که هنگام جنگ تحمیلی به خلق ترکمن صحرا، صدها نفر کشته و مجروح شدند. نیروهای ارتش و سپاه پاسداران به شهر گنبد کاووس یورش آوردند و دفاتر نیروهای سیاسی ترکمن صحرا را تسخیر نمودند. در آن‌جا هم کشتاری خونین راه انداختند.

در تاریخ ۳۱ فروردین ماه ۱۳۵۸ که این وقایع خونین اذهان را هنوز مشغول کرده بود، يك جنگ خونی کرد و ترک در شهر نقده میان کرد و آذری راه انداختند، این جنگ در آغاز سخن‌رانی عبدالرحمان قاسملو رهبر وقت حزب دموکرات کردستان ایران از میدان ورزشی به داخل شهر کشیده شد و بیش از يك هفته ادامه داشت. در این مدت صدها تن از طرفین به خاک و خون کشیده شدند. خانه‌ها و مغازه‌های بسیاری به آتش کشیده شد. پاسداران ملاحسنی و نیروهای ارتش با تمام قدرت محلات کردنشین را ویران و مردم را قتل‌عام و اموال‌شان را غارت کردند. به‌همین دلیل، عده زیادی از کردها مجبور شدند که شهر نقده را ترک کنند. آن‌ها ماه‌ها در شهرهای دیگر کردنشین آواره شدند.

رادیو تلویزیون و مطبوعات مرکز، اخبار مناطق کردنشین را برخلاف واقعیات منتشر می‌کرد و این بیش‌تر از هر چیز مردم کرد را نسبت به مردم سایر نقاط ایران بدبین کند. اما با وجود این‌ها، اقدامات سیاسی مردم کرد همچنان ادامه داشت و روز ۲۲ اردیبهشت ماه ۱۳۵۸، ماموستا شیخ عزالدین در راس يك هیأت بلندپایه کردستان به تهران رفت. این دعوت از جانب وزیر کشور برای دیدار و گفت‌وگو با آیت‌اله خمینی و مهندس بازرگان و مقامات دیگر حکومتی به‌عمل آمده بود. ۵

قبلاً هیأتی از حزب دموکرات کردستان به ریاست قاسملو برای توضیح جنگ کرد و ترک در نقده، در قم با آیت‌اله شریعتمداری دیدار کرده بود. ۶

بر خلاف تمام تلاش‌های سیاسی رهبران و نیروهای مختلف کردستان، مقامات حکومت تبلیغات وسیع جنگ‌افروزی بر علیه خلق‌های ایران به‌ویژه مردم کرد، راه انداختند و اخبار شهرهای کردنشین را که اکثراً به وسیله شوراهای منتخب مردم کرد اداره می‌شدند، سانسور و یا وارونه می‌کردند.

روزهای ۲۲ و ۲۳ تیر ماه، در همه شهرهای کردستان، تظاهرات آرام و سیاسی مردم علیه سیاست تشنج و سانسور و جعل و جنگ‌افروزی حکومت و اخبار و دروغ‌پردازی‌ها برپا شد. اما نیروی سپاه پاسداران و قیاده موقت که در مریوان مستقر بودند بر روی تظاهرکنندگان آتش گشودند که به درگیری مسلحانه تمام عیار، منجر شد. تلفات امروز ۲۴ کشته و ۴۰ مجروح بود. تاجائی‌که هواپیماهای جنگی نیز بر ای ارباب مردم به گفته فرمانده پادگان لشکر ۲۸ کردستان، بر فراز شهرها به مانور نظامی پرداختند. (روزنامه کیهان ۲۴ تیرماه ۱۳۵۸)

در پی این درگیری‌ها اکثریت مردم مریوان به‌عنوان اعتراض شهر را ترك کردند که به کوچ سیاسی منطقه مریوان مشهور است و مورد پشتیبانی مردم شهرهای دیگر قرار گرفت. در این کوچ سیاسی کومه‌له نقش اصلی داشت. مردم مریوان بعد از مدتی آواره‌گی به شرطی به شهر باز گشتند که امنیت و حفاظت شهر در اختیار نیروهای مردمی و محلی باشد. ۷.

هنوز مسئله و قایع و بحران مریوان تمام نشده بود که ارتش و پاسداران به سرپرستی چمران مامور سرکوب مردم پاوه شدند. جرم کردهای آن منطقه می‌خواستند که امور منطقه از جانب نماینده‌های خود آن‌ها اداره شود و مخالف مستقر شدن ارتش و پاسداران در این مناطق بودند. این خواست برحق همه مردم منطقه بود.

روز ۱۲ مردادماه ۱۳۵۸ انتخابات مجلس خبرگان در ایران بر گزار شد. روز ۲۷ مردادماه ۵۸، خمینی در يك اعلامیه ناگهانی و جنگ‌افروانه به سپاه و ارتش ایران، فرمان داد که با تمام قوای نظامی، توپ و تانک به شهر پاوه حمله کنند. متن اعلامیه چنین است: «از اطراف ایران گروه‌های مختلف ارتش و پاسداران و مردم غیرتمند تقاضا کرده‌اند من دستور بدهم به‌سوی پاوه رفته، غائله را خنثی کنند. من از آنان تشکر می‌کنم و به دولت و ارتش و ژاندارمری اخطار می‌کنم، اگر با توپ‌ها و تانک‌ها و قوای مسلح تا ۲۴ ساعت دیگر حرکت به‌سوی پاوه نشود، من همه را مسئول می‌دانم.

من به‌عنوان ریاست کل قوا به رئیس ستاد ارتش دستور می‌دهم که فوراً با تجهیز کامل عازم منطقه شوند و به تمام پادگان‌های ارتش و ژاندامری دستور می‌دهم که بی‌انتظار دستور دیگر و بدون فوت وقت با تمام تجهیزات به‌سوی پاوه حرکت کنند و به دولت دستور می‌دهم وسایل حرکت پاسداران را فوراً فراهم کند. تا دستور ثانوی، من مسئول این کشتاو حشیانه را قوای انتظامی می‌دانم و در صورتی‌که تخلف از این دستور نمایند با آنان عمل انقلابی می‌کنم. مکرر از منطقه اطلاع می‌دهند که دولت و ارتش کاری انجام نداده‌اند اگر تا ۲۴ ساعت دیگر عمل مثبت انجام نگیرد، سران ارتش و ژاندارمری را مسئول می‌دانم.» ۸.

البته این گروه‌های مختلف غیر از نزدیکانش همچون چمران و ابوشریف سرکوبگر که در گردنه کوهستانی پلنگان در محاصره پیشمرگان قهرمان قرار گرفته بودند، کسی دیگر نبودند.

ماموستا شیخ عزالدین حسینی و جمعیت کردهای مقیم تهران، حزب دمکرات کردستان، شورای هماهنگی جمعیت‌های کردستان، کانون وکلای ایران و بسیاری از نیروهای سیاسی قبلاً هشدار داده بودند که دخالت نظامی در کردستان، موجب قتل‌عام مردم آن سامان خواهد شد و مردم کردستان، همیشه خواهان راهحل سیاسی هستند.

بعد از این فرمان جنگ‌طلبانه و آمرانه خمینی، عصر روز ۲۷ مردادماه نمایندگان مجلس خبرگان، شامل ۷۴ نفر در قم با خمینی ملاقات کردند. او در گفتار جهل و جنایت‌کارانه‌اش، یک مشت دروغ تحول آن‌ها داد و گفت: «... مرزها را آزاد کردند، قلم‌ها را آزاد کردند، گفتار را آزاد کردند، احزاب را آزاد کردند، به خیال این‌که این‌ها يك مردمی هستند... این‌ها خرابکارند، دیگر با این اشخاص نمی‌شود با ملایمت رفتار کرد... این‌ها يك جمعیت خرابکار هستند يك جمعیت فاسد هستند، این‌ها را ما نمی‌توانیم که بگذاریم که هر کاری که دل‌شان می‌خواهد بکنند. حالا هم اعتراض کرده‌اند که خود شماها دارید این کارها را می‌کنید نظیر آن‌ها که پریروز و چند روز پیش، آن خرابکاری را کردند... خودشان ایجاد

غائله می‌کنند بعد گردن مردم می‌گذارند. حالا هم در روزنامه‌ها دیدم که آن‌ها عزالدین حسینی فاسد و همین قاسملو فاسد که لابد این‌جا نیست می‌گویند که خود پاسدارها که آمدند مردم را به این وضع درآوردند. در صورتی‌که سر پاسدارها را بریدند، بچه‌ها را چها که نکردند، یک‌چنین مردمی هستند... با این‌ها باید با شدت رفتار کرد و با شدت رفتار می‌کنیم...»^۹

بعد از سخنرانی خمینی، مردم شهرهای کردستان به خیابان‌ها آمدند و علیه دروغ‌ها و تهدیدها و دشنام‌های خمینی و... تظاهرات سراسری راه انداختند. آن‌ها شعارهایی به طرفداری از ماموستا شیخ عزالدین و پیشمرگان و نیروهای سیاسی کردستان سردادند و تبلیغات خمینی و دولت موقت را دروغ محض خواندند.

بعینال این تظاهرات، که در بسیاری از شهرها و روستاهاتانیمه شب ادامه داشت، بازهم ماموستا شیخ عزالدین مردم شهرها را به آرامش دعوت کرد. اما بعد از این تحریکات جنگ‌افروزانه خمینی علیه مردم کردستان، نیروهای سرکوبگر ساعت ۲ و ۴۰ دقیقه بامداد، روز ۲۸ مردادماه ۱۱ نفر از جوانان شهر پاوه را بدون هیچ محاکمه‌ای تیرباران کردند. تصویر این اعدام‌ها در مطبوعات داخلی و خارجی آن روزها منتشر گردید. ۱۰

در ساعات نیمه‌شب، هواپیماهای جنگی بدون هیچ بهانه‌ای بر فراز شهرهای کردستان به‌ویژه شهر سنندج به مانور نظامی و شکستن دیوار صوتی، به پرواز درآمدند. حوالی ظهر، خمینی دیوانه‌وار باز هم در يك اطلاعیه دروغین فرمان داد که نیروهای ارتشی برای نجات «زنان کرد» به سنندج یورش بیاورند. در مورد شایعه ربودن زنان سنندج، خبرگزاری رسمی پارس از سنندج اعلام کرد که ربودن زنان سنندج به‌هیچ‌وجه صحت ندارد و از سوی مسجد جامع سنندج در این مورد تکذیب شده است...

يك اتحاد و همبستگی بی‌سابقه و درخشانی در همه کردستان و با روحیه انقلابی و مقاومت با وجود همه تلاش‌های تفرقه‌اندازی خمینی و نیروهای سرکوبگر و اشغالگر که از مناطق خارج از کردستان بسیج شده بودند، به پشتیبانی از پیشمرگه‌های قهرمان راه افتاده بود و به‌مدت ۳ ماه جنبش مقاومت و پرخروش انقلابی در کردستان شکل گرفته بود.

از طرف دیگر، لشکرهای ارتش و پاسداران و بسیج عمومی از مناطق مختلف ایران از طریق هوا و زمین به استان کردستان و شهرهای دیگر یورش آوردند. دولت موقت هم به‌صورت رسمی از داوطلبان شیعه، دعوت کرد که در سرکوب مردم کردستان شرکت کنند. نیروهای مسلح حکومت، هنگام یورش کورکوران به هرجائی تیراندازی می‌کردند، آن‌ها حتی به‌سوی هر کوی و برزن و منازل و... تیراندازی می‌کردند. روز ۲۸ مردادماه از طرف خمینی، خلخال برای قتل‌عام دسته‌جمعی به کردستان اعزام شد و شروع به اعدام‌های جنایت‌کارانه نمود. شهرها و روستاهای کردستان را با هواپیماهای جنگی و هلی‌کوپترهای کبری بمباران کردند.

همزمان با این تهاجم سراسری به کردستان، روز ۲۹ مردادماه آذری قمی در تهران، توقیف ۲۲ روزنامه دیگر را صادر کرد.

نیروهای ارتشی و پاسداران و بسیج بعد از درگیری‌هایی در مناطق مختلف شهر سنندج توانستند محل‌های مختلفی از شهر را به تصرف خود درآورند. آن‌ها عده بی‌شماری از مردم و جوانان را دستگیر کردند. از طرف دیگر، احمد مفتی‌زاده طی اطلاعیه‌ای که منتشر کرد از آمدن نیروهای اشغالگر نظامی پشتیبانی کرد.

در ادامه ۵ روز جنگ خانمانسوز در شهر سقز، ارتشیان و پاسداران با سلاح‌های سنگین از زمین و هوا مناطق مسکونی شهر را بمباران کردند و خسارات فراوانی به مردم وارد آوردند. بنابه گزارش رئیس ستاد ارتش در چند روز گذشته يك هواپیمای جنگی و ۳ فروند هلیکوپتر در سقز و سنندج سقوط کرده‌اند. قبلا يك هواپیما و ۲ هلیکوپتر کبری در گردنه‌های کوهستانی پاوه سقوط کرده بودند.

ساعت ۱۸ و ۳۰ دقیقه روز ۳ شهریورماه ۱۳۵۸، يك روز بعد از عيد رمضان، ۹ نفر ديگر در شهر مريوان تيرباران شدند و نمايندگان دولت جمهوري اسلامي تهران، براي تحويل اعدام‌شدگان به خانواده‌هايشان به اتهام خائن و وطن‌فروش، خواستار پول و هديه شدند.

در همين روزها، روز ۷ يا ۸ شهريور- به دعوت ماموستا شيخ عزالدين، نمايندگان نيروهاي سياسي كه در ميان آنها دكتور رحمان قاسملو و مهندس فواد مصطفی سلطانی و نماينده فدائيان و اعضای شورای شهر بانه بودند در منزل شيخ جلال حسيني، اجتماعي براي همكاري يك پروژه مشترك برگزار كردند. اما نيروهاي سياسي به توافق اصولي نرسيدند. نماينده‌اي از شورای اجتماعي بانه به قاسملو اعتراض و مي‌گويد: «جنش انقلابي ما نوپا و خودجوش است.»

روز ۵ شهريورماه خلخالي دوباره وارد ماجرا مي‌شود و فرمان تيرباران ۱۱ نفر را در سندانج اجرا مي‌كند. بنابه گزارش روزنامه كيهان ساعت ۷ صبح روز ۶ شهريور ماه ۵۸ در شهر سقز ۲۰ نفر در ميدان پادگان اعدام مي‌شوند. ۱۱

در حالي‌كه ارتش و سپاه جمهوري اسلامي ايران، خلق كردستان را كشتار مي‌كردند روز ۵ شهريور ۵۸ در زندان تبريز شورشي از جانب زندانيان برپا مي‌شود. نيروهاي پاسداران و پليس زندان را محاصره مي‌كنند و زندانيان را به خاك و خون مي‌كشند و شورش زندانيان را به شدت سرکوب مي‌كنند.

روز بعد ساعت ۱۱ قبل از ظهر، ۱۴ نفر از اين زندانيان در يك محاکمه فوري، تيرباران مي‌شوند.

لشكرهاي متعددي از شهرهاي شيراز، شاه‌رود، خوزستان، قزوین، همدان، تهران، تبريز، مراغه و نقاط ديگر ايران به شهرهاي كردستان، اعزام شده‌اند. از طرف ديگر، يك جنگ تبليغاتي شديد عليه حق كرد، همچنان ادامه دارد.

يورش براي تسخير شهر مهاباد، حدود ساعت ۲۳ روز ۱۱ شهريورماه آغاز گرديد: فائوم‌هاي جمهوري اسلامي در طول ساعات شب برفراز شهر به غرش درآمدند و ديوار صوتي را شكستند تا مردم مهاباد و منطقه را به هراس و وحشت اندازند.

مطبوعات آن روزها درباره اين جنگ چنين نوشته‌اند: «با روشن شدن فضاي آسمان، هواپيماهاي جنگي كوه‌ها و تپه‌هاي مرتفع مهاباد را با راکت و ۶۰ تير بمباران كردند. مقارن ساعت ۹ صبح ستون‌هاي اعزامي از راه مياندواب به سرپرستي تيمسار فلاحي و همزمان لشكر ۶۴ اروميه از ۳ راهي محمديار نقده به فرماندهي سرتيپ ظهيرنژاد، يعني از قسمت شمال و شرق مهاباد حركت كردند و در فاصله جاده‌ها فقط درگيري‌هاي پراكنده‌اي روي داد. نيروهاي نظامي خيلي با احتياط حركت مي‌كردند و كوه‌هاي مشرف به جاده‌هاي نامبرده را با سلاح‌هاي سنگين و تيربار هليكوپترها زير آتش گرفتند. حدود ساعت ۱۵ نيروهاي كلاه سبز و هوايروز از طريق هليكوپتر در نزديكي دانشسرای مقدماتي بعد از درگيري كوتاهي پياده مي‌شوند و اين منطقه به تصرف پاسداران درمي‌آيد. در همين اوقات يكي از ساختمان‌هاي پادگان مهاباد آتش مي‌گيرد و اين رويداد مسئولان پيشمرگ را به وحشت مي‌اندازد و هر كسي درصدد است كه از راه بخش جنوبي و غربي شهر خارج شود و برخلاف پيش‌بيني‌ها به‌ويژه در ارتفاعات و بلندي‌هاي شهر مقاومتی، صورت نمي‌گيرد. لشكرهاي ارتش و پاسداران از داخل مهاباد عبور مي‌كنند و به پادگان مي‌رسند و آنجا را تسخير مي‌كنند. پيشمرگان كرد نمي‌توانند كه همه سلاح‌هاي سنگين را با خود حمل كنند. ۱۲

روز ۱۳ شهريورماه حقگو، استاندار آذربايجان غربي با ملاصالح رحيمي پيشواي كردهاي نقده ملاقات مي‌كند. روزنامه كيهان در اين باره مي‌نويسد: «ملاصالح ضمن محكوم كردن حادثه تاسف‌بار روستاي «قارنه» كه موجب شهيدشدن ۶۸ نفر از اهالي روستا گرديد گفت: افراد بي‌گناهي كه در روستاي «قارنه» به شهادت رسيدند همه مومن به انقلاب اسلامي بودند و تنها گناهشان اين بود كه از نژاد كرد بودند. در مقابل حقگو گفت كه: عاملان اين حادثه به مجازات مي‌رسند.» ۱۳

مردم «قارنه» و شماری دیگر از روستاهای منطقه از ترس تکرار این جنایت سبعانه به کوهستان‌های منطقه کوچ کردند. همچنین بنا به تائید رسمی خبرگزاری پارس: «حدود هزار نفر از مردم روستاهای قره قشلاق، قره داغ، کوزه کریز، گردی یعقوب، داشخانه، کونه ده، خورخوره و قزل قوی در یکی از مدارس شهر مهاباد پناهنده هستند. آن‌ها روشن ساخته‌اند که بر اثر حملاتی که هنوز معلوم نیست از چه ناحیه‌ای باشد به روستاهای آن‌ها صورت گرفته است. به این دلیل به شهر مهاباد آمده‌اند. ۱۴

روز ۱۳ شهریورماه شهر بانه بعد از يك مقاومت خونین ۷ ساعته به فرماندهی چمران وزیر دفاع ایران به تصرف نیروهای اشغالگر نظامی درآمد. شدیدترین نقطه درگیری واحدهای ارتش و پاسداران با نیروهای پیشمرگه در گردنه بالای شهر به نام «قرچ دابان» روی داد که بعد از «گردنه خان» شدیدترین محل درگیری‌ها بود. نیروهای پیشمرگه با خمپاره‌انداز، توپ و تانک که از پادگان بانه به دست آورده بودند نظامیان ارتشی را زیر آتش گرفتند و شمار زیادی از کلاه سبزها و تکاورها را کشته و زخمی کردند.

محمد نریموسانی خبرنگار اعزامی کیهان بامداد روز ۱۴ شهریورماه ۱۳۵۸ در يك گزارش از اوضاع بانه چنین می‌نویسد: «ما اولین گروه خبرنگار بودیم که بعد از ۱۰ ساعت از سنندج و مریوان وارد شهر جنگ‌زده بانه شدیم. در ابتدای شهر واحدهای لشکر ۲۸ کردستان، تکاوران دریائی منجیل، پاسداران اعزامی و کلاه سبزها، افراد ژاندارمری با تانک و توپ و سلاح‌های سنگین مستقر بودند. جنگ شدید در گردنه بالای شهر به نام «قرچ دابان» صورت گرفت. در این درگیری مسلحانه دو طرف با خمپاره‌انداز و توپ و تانک به طرف یکدیگر تیراندازی می‌کردند...»



کاک فواد مصطفی سلطانی در حال سخنرانی

یکی از وقایع مهم و تاریخی آن سال‌های پرتلاطم کردستان، کوچ اعتراضی مریوان است که به رهبری و سازمان‌دهی کاک فواد مصطفی سلطانی، این چهره درخشان رهبر کومه‌له و خلق کرد صورت گرفت.

در غروب ۳۱م تیرماه سال ۱۳۵۸ خورشیدی، شهروندان مریوانی به رهبری کاک فواد و همراهی دیگر نهادهای مردمی در راستای تحقق اهداف مردم کرد و در راستای برون‌رفت از بحران آن‌زمان، اقدام به تخلیه شهر مریوان و کوچ به نزدیکی روستای کانی میران و حوالی دریاچه زیربار کردند. فردای آن روز فرماندهان وقت ارتش از جمله سرهنگ سپهری فرمانده لشکر ۲۸ سنندج از ترک شهروندان مریوانی خبر داد و بازتاب این حرکت تاریخی به سرعت تمامی دیگر نقاط ایران را نیز در بر گرفت.

کوچ تاریخی مردم مریوان در مورخه ۳۰ و ۳۱ تیرماه تا ۱۳ مرداد ۱۳۵۸ خورشیدی در اعتراض به جنایات سران و مقامات جمهوری اسلامی، به رهبری کاک فواد مصطفی سلطانی (رهبر مبارز و انقلابی جنبش ملت کرد) در تاریخ ثبت شد.

انتقال، سازمان‌دهی و اسکان هزاران نفر از مردم در «کوه‌ها و دشت‌های» خارج از شهر، تامین امنیت، مواد غذایی، آب آشامیدنی، بهداشت و حداقل ملزومات دیگر با ایجاد چندین هیات از جمله هیات نگهداری و حفاظت، امداد رسانی و انتقال مایحتاج روزانه، درمان و بهداشت، اطلاع‌رسانی و تدارکات تحقق یافت.

نشریه تهران مصور با اختصاص گزارشی به این تحصن تحت عنوان «اردوگاه مریوان تجلی گاه روح همبستگی»، نوشت: «اردوگاه در محوطه‌ای در پانزده کیلومتری مریوان واقع است، تپه‌هایی با درخت‌های انبوه اردوگاه را احاطه کرده است و در اطراف میدانگاهی، چادرها برپا شده است. مردم با روحیه‌ای محکم و استوار به یکدیگر کمک می‌کنند و کمیته اطلاع‌رسانی، خبرها را به آن‌ها می‌رساند.

در گردهمائی‌های عصرانه، سرودهای ملی کردها را، مردم یکصدا می‌خوانند و نظرات‌شان را درباره حوادث می‌گویند. دور تا دور میدان بر روی چادرها، شعارهای پارچه‌ای به چشم می‌خورد: «تا بازگشت پاسداران اعزامی به شهر باز نمی‌گردیم»، «نه با دولت سر جنگ داریم، نه تسلیم پاسداران می‌شویم.» ۱۵

تهران مصور در ادامه گزارش خود علت این کوچ اعتراضی را به نقل از یکی از اعضای شورای موقت انقلاب اسلامی مریوان، اعتراض به دخالت ارتش و سپاه در امور شهر عنوان کرده است. ۱۶

علاوه بر بازتاب وسیع این تحصن در عرصه داخلی و خارجی، راهپیمائی هزاران نفر از مردم شهرهای سنندج و سقز (گروه‌های محدودتری از برخی شهرهای دیگر کردستان نیز دست به اقدام مشابهی زدند) به سمت مریوان، درخواست شیخ عزالدین حسینی از مهندس بازرگان نخست وزیر وقت نسبت به رسیدگی نمودن به «خواسته‌های مشروع» مردم ۱۶ و احتمال فراگیرتر شدن اعتراض‌ها، موجب افزایش فشارها بر دولت موقت و اعزام نمایندگان به مریوان جهت از سرگیری مذاکرات شد.

آیت‌الله لاهوتی، آیت‌الله اشراقی، مصطفی چمران و سرهنگ دستغیبیان در جریان مذاکرات صورت گرفته با شورای شهر مریوان بر پایان تحصن و بازگشت مردم به داخل شهر، پذیرش حاکمیت جمهوری اسلامی و به تبع آن استقرار ارگان‌های نظامی وابسته به آن‌ها و خلع سلاح اتحادیه دهقانان و ستاد حفاظت اصرار می‌ورزیدند. طرف دیگر مذاکره نیز خواهان عدم تحمیل سلطه نظامی سپاه پاسداران بر منطقه، جلوگیری از بروز درگیری و دخالت تشکل‌های مردمی در اداره امور سیاسی و انتظامی شهر بودند.

علاوه بر این مذاکراتی نیز میان مصطفی چمران و سه تن از اعضای شورای شهر سنندج به اسامی یوسف اردلان، فواد روحانی و هادی مرادی در پادگان مریوان انجام شد که محور آن بر آزادی هشت نفر از امداد رسانی سنندجی و هشت تن دیگر که گویا از اعضای حزب دمکرات کردستان ایران بوده‌اند، قرار داشت.

آزادی این عده به دنبال مذاکرات فوق و یک شب پیش از رسیدن راهپیمایان سنندج که مسیر میان شهرهای سنندج و مریوان را طی شش روز با پای پیاده و در حمایت از متحصنان پیموده بودند، صورت گرفت.

در روز دهم مرداد ماه، هزاران نفر از راهپیمایان سنندج به شهر مریوان وارد شدند و با پیوستن به مردم «اردوگاه کانی میران» باعث تقویت این حرکت مدنی شدند به طوری که می‌توان گفت بر روند مذاکرات به نفع معترضان نیز مفید واقع شد.

پس از گذشت حدود یک هفته از این گفت‌وگوها، توافقاتی میان دو طرف حاصل گردید که بر اساس آن در تاریخ سیزدهم مرداد ماه با برپائی یک گردهمائی بزرگ، پایان «کوچ اعتراضی» مردم مریوان از سوی فواد مصطفی سلطانی اعلام شد. مفاد این تفاهم نامه شامل چهار بند بود:

۱- خاتمه «کوچ» اعلام شود و مردم با بازگشت به شهر، زندگی عادی خود را از سر گیرند.

۲- نیروهای مسلح رژیم مانند سپاه پاسداران و ارتش و «نظامیان وابسته به آنها» (زمین‌داران، اعضای مکتب قرآن و قیاده موقت) و همچنین اعضای اتحادیه‌ی دهقانان و سایر تشکله‌ها به‌صورت مسلح در شهر تردد نکنند.

۳- کنترل امنیت و آسایش شهر مریوان به مدت یک ماه به ارتش محول شود.

۴- در طول این یک ماه شورای شهر اقدام به تشکیل شهربانی نموده و اداره‌ی امور انتظامی مریوان به این ارگان واگذار شود.

در مراسم روز سیزدهم مردادماه در اردوگاه محل تحصن، فواد مصطفی سلطانی که نقش مهمی در برگزاری و سازمان‌دهی این حرکت ایفا نموده بود در سخنانی ۱۷ به جمع‌بندی و بررسی پیامدهای این رخداد می‌پردازد.

وی در این سخنرانی به حاشیه راندن نیروهای محلی وابسته به رژیم، جلوگیری از بروز درگیری‌های خونین به دنبال ورود پاسداران به مریوان (مانند آنچه پیش‌تر در شهرهای نقده، گنبد و خرمشهر روی داده بود)، همبستگی میان مردم مریوان با روستاهای و شهرهای مختلف کردستان و همچنین همگرایی با اعتراضات مردم ایران، به بحث گذاشتن و مطرح نمودن مطالبات مردم با نمایندگان دولت و مطرح شدن مسئله کرد در مقیاسی وسیع را از جمله دست آوردهای این اقدام اعتراضی عنوان نموده است.

اما با بازگشت مردم مریوان به داخل شهر، اوضاع نه بر مبنای محتوای تفاهنامه، بلکه به سمت و سوی کاملاً متفاوت سوق داده شد و از چهار بند این توافق‌نامه، تنها بند اول یعنی بازگشت مردم به مریوان تحقق یافت.

ارتش کنترل امور را بر عهده گرفت و شهر چهره‌ای کاملاً نظامی به‌خود گرفت. معترضان معتقدند نیروهای سپاه پاسداران و سایر نظامیان در پایگاه‌ها و مراکزی که از سوی ارتش ایجاد شده بود مستقر شده و عملاً آن‌ها بودند که بر امنیت شهر تسلط یافته بودند. ۱۸

در چنین شرایطی نه تن که در میان آن‌ها شهروندان غیر سیاسی نیز دیده می‌شد باز داشت و از سوی صادق خلخالی به اعدام محکوم شدند. این عده در سوم شهریور ماه سال ۱۳۵۸ در پادگان مریوان تیرباران شدند.

شورای شهر، اتحادیه دهقانان و کلیه ارگان‌ها و نهادهای مدنی و مردمی دیگر هیچ‌گاه امکان فعالیت نیافتند و بسیاری از اعضای آن‌ها نیز مجبور به ترک مریوان شدند.

مردم مریوان در حالی شاهد سیر این رویدادها بودند که تنها دو هفته به فتوای جهاد خمینی و بروز جنگی تمام عیار فاصله داشتند.

در حالی که نیروهای دولتی کنترل شهرهای نواحی کردنشین را به‌دست می‌گرفتند، خلخالی و دستیارانش برای چندین هفته به محاکمه زنان، پسران و مردانی که بدون هیچ‌گونه حکم جلب و یا اتهامی دستگیر شده بودند، پرداختند. او و دستیارانش سؤالات مختصری از زندانیان می‌پرسیدند و سپس آن‌ها را به جرائمی از قبیل «مفسد فی‌الارض و محاربه با خدا و رسول خدا» و ابراز حمایت از احزاب سیاسی کرد، «شرکت مستقیم در وقایع مریوان» و «جمع‌آوری افراد مسلح» محکوم نموده و بعد آن‌ها را به جوخه‌های آتش می‌سپردند. تمام این مراحل معمولاً فقط یک روز و گاهی تنها چند ساعت به طول می‌انجامید. به خانواده‌های قربانیان از پیش درباره این اعدام‌های قریب‌الوقوع اطلاعی داده نمی‌شد. به بسیاری از آنان گفتند که قرار است عزیزان‌شان آزاد شوند، در حالی که بعد دریافتند آن‌ها را اعدام کرده‌اند. برخی مجبور شدند در میان تل اجساد پوشیده از یخ به دنبال جسد عزیزان‌شان بگردند. در بعضی موارد، خانواده‌ها هرگز اجساد مورد نظرشان را پیدا نکردند. تعداد کل اعدام‌ها معلوم نیست.

روزنامه‌های ایران در باره سبعیت خلخالۍ گزارش‌هایی منتشر نمودند و نهایتاً اخبار این اعدام‌ها در سراسر جهان انتشار یافت. یک عکس از اعدام ۱۱ مرد در شهر سنج، منتشر شده است که (جایزه پولیتزر را در سال ۱۳۵۹ به‌خود اختصاص داد و تصویری بهت‌آور از وحشی‌گری این حکومت را به‌دست می‌دهد). تصاویر زیر:



نقش «کاک شوان» یا همان «محمد مائی» از فرماندهان برجسته کومله توسط در فلم «غریب» را مهران احمدی بازی کرده است.

کومله یک سازمان سیاسی چپ بود که در پائیز سال ۱۳۴۲ جمعی از دانشجویان کرد که تازه با مسائل سیاسی و ادبیات چپ و کمونیستی آشنا شده بودند، در تهران دور هم جمع شدند و تشکیلاتی را بنیان نهادند که بعدها کومله نام گرفت.

کاک فواد مصطفی سلطانی و محمدحسین کریمی، از چهره‌های محبوب و سرشناس کردستان و از بنیان‌گذاران کومله بودند.

کومله تا ۲۶ بهمن ۱۳۵۷ و به‌مدت ۹ سال به‌صورت مخفیانه فعالیت کرد و در این مدت در بسیاری از دهات‌ها و شهرهای کردستان و در اکثر مراکز صنعتی و دانشگاهی در سراسر ایران، توانسته بود نفوذ کند و به‌صورت یک تشکیلات نسبتاً منسجم و در عین حال گسترده درآید.

در روز ۲۴ بهمن ۱۳۵۷ محمدحسین کریمی که یکی از بنیان‌گذاران کومله بود در جریان تصرف شهربانی شهر سقز، زخمی شد و دو روز بعد جان باخت. به‌همین دلیل تشکیلاتی که تا آن زمان به‌صورت مخفی و با نام تشکیلات فعالیت می‌کرد، تصمیم گرفت برای زنده نگه‌داشتن نام او، این روز را به‌عنوان روز فعالیت علنی تشکیلات کومله نام‌گذاری کند.

کومله جزو اولین جریانات چپ و کمونیستی بود که از همان ابتدای روی کار آمدن جمهوری اسلامی، علیه حکومت جدید، در راستای تامین منافع کارگر و محرومان و خلق کرد، به مبارزه سیاسی - طبقاتی برخاست و در مقابل حملات وحشیانه ارتش و سپاه پاسداران و نیروهای بسیج و حزب‌اللهی حکومت، دست به اسلحه برد.

از جمله فعالیت‌های برجسته کومله می‌توان به عرصه‌های زیر در دفاع از انقلاب و حقوق مردم کرد و کارگران بر علیه جمهوری اسلامی اشاره کرد:

* سازماندهی و رهبری جنگ خونین نوروز ۱۳۵۸ سنج که به رهبری کادرهای شناخته شده کومله نظیر صدیق کمانگر و ایوب نبوی و فرماندهی فرمانده مشهور کومله، محمد مائی (کاک شوان) انجام شد.

* حمله به لشکر زرهی ارتش جمهوری اسلامی ایران در جاده بانه-سرده به فرماندهی سپهد صیاد شیرازی.

* مسلح کردن زنان و شرکت دادن آنها در جنگ‌های پارتیزانی و کارهای سیاسی در سال ۱۳۶۱ که بدین ترتیب کومله به اولین جریان سیاسی تبدیل شد که آن زمان به‌صورت رسمی زنان را وارد عرصه فعالیت سیاسی- نظامی کرد.

* کوچ تاریخی مردم مریوان به رهبری فواد سلطانی.

* در شهر پاوه به‌همراه حزب دمکرات کردستان در برابر جمهوری اسلامی و حامیان نظام جمهوری اسلامی ایستاد.

کومله در عرصه فعالیت مدنی و جمعی و شوراهای مردمی نقش داشت.

اولین شوراهای شهر و شورای محلات (بنک‌ها) در شهر سنندج با سازماندهی کومله تشکیل شد.

تشکیل اتحادیه دهقانان که فواد مصطفی سلطانی خود ایده‌پرداز و مسئول سازماندهی آن در روستاهای مریوان بود و بعدها کادرهای کومله در مناطق روستائی شهرستان‌های سقز، کامیاران و بانه، بوکان، سردشت و اشنویه هم این اتحادیه‌ها را برپا کردند و یکی از وظایف این اتحادیه‌ها برچیدن آخرین بازماندگان اربابان و زمینداران وابسته به حکومت پهلوی و همچنین تقسیم این اراضی افراد بین مردم آبادی‌ها بود.

تشکیل اتحادیه و شوراهائی مانند:

اتحادیه بیکاران

شورای معلمان

شورای زنان

شورای دانش‌آموزان

اتحادیه هنرمندان

و موارد دیگر که تنها بخشی از فعالیت‌های کومله در عرصه فعالیت‌های فرهنگی و سیاسی بود.

تشکیل حزب کمونیست ایران

کومله به‌همراه سازمان اتحاد مبارزان کمونیست (سهند)، آن بخش نجات یافته از ضربات پاسداران اسلامی (سازمان بیکار) و چندین گروه بزرگ و کوچک چپ و کمونیستی دیگر، بعد از هشت ماه، سرانجام در روز ۱۱ شهریور ۱۳۶۲ حزب کمونیست ایران را تشکیل دادند. و کومله به‌عنوان یکی از ستون‌های اصلی این حزب و به‌نام جدید «سازمان کردستان حزب کمونیست ایران (کومله)» و با حفظ رهبری و فرم تشکیلاتی سابق خود، تا به امروز به فعالیت خود در این حزب ادامه داده است.

تاکنون چندین انشعاب در درون کومله سازمان کردستان حزب کمونیست ایران اتفاق افتاده و احزاب دیگری ایجاد شده‌اند که با نام کومله فعالیت می‌کنند. دبیرکلی کومله سازمان حزب کمونیست ایران را در حال حاضر ابراهیم علیزاده بر عهده دارد.

در سال ۲۰۰۰ میلادی، آن دسته از اعضا و کادرهای کومله که به باور جدیدی به‌ویژه علیه کمونیسم رسیده بودند و گرایش سیاسی راست و ناسیونالیستی را پیش گرفته بودند هنگامی که به این نتیجه رسیدند قارد نیستند حزب کمونیست ایران را منحل کنند و سازمان کردستان آن «کومله» را نیز به ابزار سیاست‌های جدید خود تبدیل کنند، به رهبری عبدالله مهدی و عمر ایلخانی‌زاده، انشعاب کردند و سازمان جدید خود را بنیان‌گذاری کردند که حتی هیچ شباهتی نظری – تشکیلاتی به کومله و تاریخچه و اهداف آن نداشت.

در جریان انقلاب «زن، زندگی، آزادی» در سال ۱۴۰۱ ایران، عبدالله مهدی در کنار رضا پهلوی که خود را شاهزاده می‌نامد و هدفش بازگشت به دوران دیکتاتوری حکومت پدرش است، قرار گرفت و رسوائی سیاسی بزرگی به بار

آورد. برخی از اعضا و کاردهای این تشکیلات که مخالف جهت‌گیری‌های مهدی بودند انشعاب دادند اما نیروهای مسلح عبدالله مهدی به آن‌ها حمله کردند و دو تن را کشتند. فاجعه دل‌خراشی که در تاریخچه کومله بی‌سابقه بوده است. اگر واقعا مهدی و ایلخانی‌زاده ذره‌ای عذاب وجدان و احساس مسئولیت انسانی و سیاسی داشتند بلافاصله از سیاست کنارگیری می‌کردند و از شرم و خجالت در انتظار عمومی ظاهر نمی‌شدند. اما آن‌ها به‌حدی حرص و ولع رسیدن به قدرت دارند که حاضرند هم با جمهوری اسلامی کنار بیایند و هم با سلطنت‌طلبان هم جهت شوند و... در هر صورت آن‌ها مرتکب جنایت سیاسی شده‌اند و روزی باید جواب‌گوی این جنایت خود باشند.

محمد مائی «کاک شوان»، متولد سال ۱۳۲۶ در بانه می‌باشد. وی در تاریخ ۲۶ شهریور ۱۳۵۹ در افراسیاب (سنندج) بر اثر اصابت راکت هلیکوپتر جان باخت.

در فلم غریب جان‌باختن کاک شوان، به شکلی دیگر به تصویر کشیده شده است: «شلیک شدن یک گلوله با اسلحه کمری به چشم او.» نویسنده و تهیه‌کننده فلم «غریب» در این باره به این شکل توضیح می‌دهد: جبر درام است که تو شخصیت منفی روبه‌رو را درام‌تیزه می‌کنی تا اهمیت محمد بروجردی هویدا شود. درست است که کاک شوان یک شخصیت واقعی است، اما از بعضی از شخصیت‌های دیگر مانند کال و دو تن دیگر به او اضافه شده است. سرنوشت محمد مائی واقعی متفاوت است. من به جهت نیاز درام که در ابتدای فلم هم اشاره می‌کنم اتفاقی که برای محمد مائی در سال ۶۰ افتاده را به سال ۵۹ آوردم. در واقع کاک شوان به‌شکلی نهادینه آن جریان مقابل است و ترکیبی از کومله و دموکرات و چریک‌های فدائی و بعدتر مجاهدین خلق.»

در واقع بنا به اقرار تهیه‌کننده فلم غریب، شخصیت واقعی کاک شوان و حتی تاریخ و چگونگی جان‌باختن آن نیز به‌شدت تحریف شده است.

۲۶ شهریورماه، سالگرد جان‌باختن محمد مائی معروف به «کاک شوان»، یکی از فرماندهان برجسته و جسور کومله است.

کاک شوان، نه تنها در عرصه یک فرمانده نظامی، بلکه به‌عنوان یک رهبر سازمان‌ده مردمی یاد کرد که قهرمانانه و با پیگیری در راستای اهداف سیاسی کومله و خلق کرد تا آخرین لحظات زندگی‌اش، تلاش و مبارزه کرد.

در ۲۶ شهریور ۱۳۵۹، فرمانده کاردان و کادر برجسته نظامی کومله، رفیق «محمد مائی» معروف به «کاک شوان» در درگیری با نیروهای جمهوری اسلامی در روستای «افراسیاب» از توابع شهر سنندج، به دلیل اصابت راکد هلیکوپتر به بازویش و قطع آن، جان‌باخت. کاک شوان، یکی از برجسته‌ترین و معروف‌ترین فرماندهان کومله بوده و در تاریخ ماندگار است. در رهبری کاک شوان فاصله و فرقی میان پیشمرگ و فرمانده (حرف و عمل) وجود نداشت. عقب‌نشینی معروف صدها و شاید هزاران انسان، بعد از مقاومت ۲۴ روزه سنندج در سال ۱۳۵۹ از درخشان‌ترین صفحات زندگی کوتاه، اما تأثیر گذارش در جنبش انقلابی کردستان، کومله و جنوب کردستان است.



در ۹ شهریور ۱۳۵۸، فاجعه‌ای عظیم بر جامعه کردستان و حزب کمونیست ایران و کومله وارد شد. در این روز، رفیق رهبر کاک «فواد مصطفی سلطانی» از بنیان‌گذاران و رهبران اصلی کومله، از سازمان‌دهندگان و رهبران جنبش مقاومت کردستان در برابر ارتجاع مذهبی حاکم بر ایران، همراه با دو تن یارانش در بین جاده سقز و مریوان در نزدیکی روستای «بسطام» به کمین نیروهای اشغال‌گر جمهوری اسلامی افتادند و بعد از مقاومتی قهرمانانه کاک فواد و رفیق «تهمورث» از سازمان چریک‌های خلق ایران، جان باختند. کاک فواد در روستای آلمانه از توابع شهر مریوان به دنیا آمد و در دانشگاه «صنعتی شریف» تهران فوق لیسانس برق دریافت کرد. رفیق فواد در محیط دانشگاه با افکار چپ و کمونیسم آشنا شد و در سال ۱۳۴۸ از بنیان‌گذاران اصلی کومله بود. از سخنانی که از کاک فواد به یادگار مانده و بر وحدت مبارزاتی و تشکیلاتی طبقه کارگر ایران تاکید می‌کند، ایجاد «حزب کمونیست ایران» است که آن را به «خورشیدی توصیف می‌کند که برف‌های ستم و استبداد را ذوب می‌نمایند» و یارانش را به «جنباندن خورشید تشویق می‌کند».

در روزهای اولیه شهریورماه در تاریخ ۱۳۶۸/۶/۴ رفیق بهمن جوادی معروف به «غلام کشاورز» از چهره‌های برجسته جنبش کمونیستی ایران و از رهبران حزب کمونیست ایران و کومله در شهر «لارناکا» در کشور «قبرس» که برای دیدار مادر و دیگر اعضای خانواده‌اش که از ایران به آنجا آمده بودند سفر کرده بود، توسط عوامل تروریست جمهوری اسلامی ایران مورد سوء قصد مسلحانه قرار گرفت و در بیمارستان آن کشور جان باخت.

در ۱۳۶۸/۶/۱۳ خورشیدی رویداد غیرمنتظره‌ای، کردستان و بخش وسیعی از جنبش برابری‌طلب در ایران را لرزاند. در روز ۱۳ شهریور جنایت‌کاران اسلامی از کانال یک عنصر نفوذی که در صفوف پیشمرگان کومله جا خوش کرده بود، رفیق صدیق کمانگر را در یکی از مقرات کومله، با استفاده از تاریکی شب در نزدیکی شهر «رانیه» در کردستان عراق، ترور کردند. در این رویداد تلخ، یکی دیگر از بنیان‌گذاران کومله و حزب کمونیست ایران، ترور شد. رفیق صدیق کمانگر از چهره‌های بسیار محبوب و توانا در جنبش انقلابی کردستان و جنبش کمونیستی ایران بود. ایشان نامی بسیار آشنا برای کارگران و زحمت‌کشان ایران و کردستان بود. صدیق کمانگر در رشته حقوق در دانشگاه تهران در دهه چهل تحصیلاتش را به پایان برد. ایشان از وکلای برجسته کردستان و ایران و از اعضای «کانون وکلای ایران» بود. رئیس شورای شهر سنندج و خاری در چشم رهبران و مقامات جمهوری اسلامی محسوب می‌شد. در رویدادهای نوزدهم خونین سنندج، از فرمان مقاومت در برابر هجوم به شهر نماینده خمینی، تا دستور خلع سلاح و

حمله به پادگان سنندج به دلیل تیراندازی به سوی مردم، تا مذاکره و ایستادگی در برابر هیات بلندپایه جمهوری اسلامی به این شهر که فقط شخص خمینی را کم داشت، جسورانه و قاطعانه ایستاد و به یک چهره محبوب و مردمی تبدیل شد.

شهر سنندج همچون بسیاری دیگر از شهرها کردستان، هزاران انسان روشنفکر و مبارز سیاسی را در خود پرورده بود. بسیاری از این عزیزان جان باختند کسانی همچون زنده‌یادان محمد مائی کاک شوآن، طیب روح‌اللهی، عطا مفخری، ناصح مردوخ، خالد بابا حاجیان، عبدالله هوشیاریان، حمید فرشچی، فریبا فرشچی، هوشنگ زندی، جمیله غفاری، نوروز گنجی، ایوب نبوی، ناصر جلالی، اشرف قدرجو، جلال رزمنده، حمید یثربی، ارسلان امجد قطبی، کمال قطبی، غلام حق بیان، شکرالله خیرآبادی، تیمور حجت جلالی، کیومرث برفی، مسعود صمدی، هرمز ماریا ترقی، کیومرث مهاجر، بهروز سلیمانی، طه حسنی، دکتر شهین باوفا، فائزه قطبی، گلریز قبادی، ژیلایا عندلیبی، آریتا شریفی، جلال صفر علیپور، عباس بیگس، احمد شعبانی، عبدالله شعبانی، بهروز اسدی اردلان، جبار دادائی نژاد، بهمن قلیچیان، عبید مکتوبی، سیروس افراسیاب پور، علی توپچی، صلاح بشارتی، فرخ رشیدی، منصور بهزاد مطلق، فیروز علاقه‌بندان، مهران فخر العلمائی، اشرف زندی، اردشیر یثربی، فرهاد امانتی، رضا رشیدیان، ارسلان خرده‌بینان، فرشته حکیمی، جواد فدوی، حسین لطف‌الله نژادیان، رؤف زارعی، شهریار مدرسی، پرشنگ رستم گرجی، نسرين رستم گرجی، پروین رستم گرجی، عزیز کلاه قوچی، رحمت کلاه‌قوچی، شهلا کلاه قوچی، علی ثباتیان، خسرو رشیدیان، محمد امین مهاجر، صدیق کمانگر، فرهمند صادق وزیر، محسن فرومند، هوشنگ زندی، شوکه خیرآبادی، فرهاد فرجاد، مسعود صمدی، یده فولادی، فواد طیری، جمال پروری، جمشید وفائی، فرزاد مرادیان، فرزاد کنعانیان، مظفر لاهورپور، فاتح روحای، منوچهر امینی، مصطفی بیگس، انور خلیلی، نادر خداجو، توفیق خلیلی، هوشنگ امیری، کمال انصاری، غلام حق بیان، احمد شکریا، جمشید ناوه، رضا خرده بین، جلال محمدی، سیامک مظهری، اشرف سیف‌اللهی، صالح افراسیابیان، محمدعلی وزیری، جبار خسروی، نادر سلیمانی، حمید حاجی میرزائی، صلاح بهرامی، صالح کریمی، فائزه شهابی، شادوخت هوشیاریان، فاطمه حکیمی، شریفه طالبی، فخرالدین خلیل‌اللهی، صدیق مظفری، حسین سهراب‌نژاد، لطف‌الله شریعتی، فتح‌الله کرمی، فاروق تعریف، هادی قورقی، فرهاد رضائی، منصور پاکسرشت، قاسم مرادی، عزیزه اعظمی، نظیفه لطف‌اللهی، رضوان احمدزاده، فرشته رضائی، صبریه دوستکامی، پرویز اوپهنگی، محمد کاظمی، یدالله فیروزیار، یدالله ضعیفی، کوروش شاهوئی مقدم، اشرف حسین پناهی، امید محمدی، اقبال کاظمی، بیژن حمزه، بهزاد فدوی، بهزاد مرادویسی، سیروس صادقی، یحیی پایبندی، محی‌الدین حسین پناهی، بهروز رحیمی، کمال رضا نژاد، توفیق قادری، حمید وزیری، شاهرخ بنی‌یشر، فایق کریمی، ماشاالله مهرپناه، علی مرادی، محمود سجادی، نادر صبا، کمال قادر کریمی، ابراهیم محمدی، بیژن حمزه، عبید شکریا، جمال اسکندریان، رحیم هاتقی، رضا امیری، علی ناصری، خالد رحمتی، عزیز حق‌جو، شادوخت شادی‌مقدم، جمال فکوریان، فرزاد محمدی، علی گلچینی، صابر بدوخی، تورج میرزائی، شهید میرزائی، و بسیاری از دیگر عزیزان، که در نهادینه کردن کومله همچون تشکیلات سیاسی منسجم و مردمی در شهر سنندج، نقش بسیار ایفا کردند، که خوشبختانه بسیاری از آن‌ها در قید حیات هستند.

۱۲ خرداد ۱۳۶۲، فرمانداری شهر مهاباد با انتشار اطلاعیه‌ای، از اعدام ۵۹ جوان مهابادی خبر داد. گفته می‌شود که سن اکثر اعدامی‌ها کمتر از ۱۸ سال بوده است و دانش‌آموز دبیرستان بوده‌اند.

همچنین گفته می‌شود یک عامل اعدام سریع، خشونت‌آمیز و انتقام‌جویانه این ۵۹ زندانی، کشته‌شدن «محمد بروجرودی»، فرمانده «قرارگاه حمزه سیدالشهدا» بر اثر انفجار مین در جاده بین مهاباد و نقده، در نزدیکی روستای «کوسه‌کهریزه» است که ۱۲ روز قبل از اعدام ۵۹ نفر روی داد.

در اعدام این ۵۹ جوان، افرادی همچون «محمدرضا جلائی‌پور» استاد فعلی علوم اجتماعی دانشگاه تهران و فرماندار وقت مهاباد، «علیرضا شیخ‌عطار» استاندار وقت آذربایجان غربی، «محمدابراهیم سنجقی» فرمانده قرارگاه حمزه سیدالشهدا، «سیدحسین موسوی‌تبریزی» دادستان وقت کل کشور، «علی‌اکبر ناطق‌نوری» وزیر وقت کشور و «غلامرضا حسنی» امام‌جمعه وقت ارومیه، دخیل بودند.

جانیان و آدم‌کشان جمهوری اسلامی، حتی اجساد اعدام‌شدگان را به خانواده‌هایشان تحویل ندادند. اعلام شده است که ۳۸ نفر از این ۵۹ نفر دانش‌آموز مدرسه بودند و هیچ‌کدام از این افراد تا قبل اعدام‌شان حتی مدرک دیپلم هم نگرفته بودند.

اعدام ۳۳ مهابادی دیگر هم اشاره کرد که سه ماه بعد از اعدام ۵۹ جوان مهابادی، ۳۳ مهابادی نیز در زندان تبریز، اعدام شدند.

این اعدام‌های گروهی بعد از صدور فرمان جهاد خمینی علیه مردم کردستان، سازمان‌یافته و سیستماتیک صورت گرفته است.

همزمان با حمله مشترک سپاه و ارتش و سایر نیروهای حزب‌اللهی، اعزام آیت‌الله «صادق خلخالی» نیز به عنوان «حاکم شرع» به کردستان اعزام شده بود تا اعدام‌های دسته‌جمعی را به مرحله اجرا درآورد. خلخالی به محض ورود به شهر پاوه در ۳۰ مرداد ۱۳۵۸، ۹ نفر را دادگاهی و بلافاصله در محوطه بیمارستان پاوه، به دست جوخه اعدام سپرد. چهارم شهریور، ۹ نفر دیگر در مریوان اعدام شدند. عصر پنجم شهریور ۱۳۵۸، حکم اعدام ۱۱ نفر در فرودگاه شهر سنندج اجرا شد.

ششم شهریور ۱۳۵۸ نیز ۹ نفر از افسران ارتش را به اتهام همکاری با کردها و بدون محاکمه در شهر سقز اعدام کردند. همان روز و در گرماگرم اعدام ارتشی‌ها در سقز، ۱۱ نفر هم با دستور حاکم شرع به جوخه اعدام سپرده شدند. در واقع، از ۳۰ مرداد تا ششم شهریور، یعنی در طول شش روز، ۵۶ نفر در شهرهای پاوه، کرمانشاه، مریوان، سنندج و سقز، بدون تشکیل پرونده در یک مرجع قضائی و اثبات جرم، در کوتاه‌ترین زمان ممکن، توسط خلخالی در کردستان اعدام شدند.

آیت‌الله خلخالی مانند خمینی، جنون آدم‌کشی داشت و به هر جایی از کشور پا گذاشت بلافاصله در دادگاه صحرائی حکم اعدام و اعدام صادر کرد!

در پایان می‌توانیم اشاره کنیم که در واقع غریب، یک فلم کاملاً شعاری و بی‌محتوای است که بر اساس کینه و عداوت نهادهای امنیتی-فرهنگی جمهوری اسلامی با هدف ایجاد شبهه و تفرقه در میان جنبش‌های مردمی و احزاب، خلق‌های ایران و انقلابیون ساخته شده است. درست مانند کسی که نقش کاک شوآن را بازی می‌کند هیچ نوع احساس انسانی در این فلم ندارد و مانند یک جنایت‌کار عاری از احساس و وجدان عمل می‌کند.

بروجردی با فرمان جنایت‌کارانه خمینی برای کشتار مردم کرد و سرکوب انقلاب به کردستان فرستاده شده بود. در حالی که کاک شوآن و همفکرانش در کومه‌له با هدف دفاع از انسانیت و آزادی و برابری در مقابل جانیان حکومتی ایستاده بودند و به همین دلیل نیز جایگاه و محبوبیت زیادی در جامعه کردستان و سراسر ایران داشتند. جایگاهی که هرگز با تحریفات و دروغ‌گوئی‌های جمهوری اسلامی و سینمایش، نه تنها ذره‌ای متزلزل نمی‌شود، بلکه همچنان یادشان عزیز و ماندگار است.

جنگ ۲۴ روزه و مقاومت قهرمانانه و معروف به «سنه‌ی خویناوی» (سنندج خونین) زنان و مردان پیکارگر این شهر، در سینمای ارتجاعی جمهوری اسلامی، وارونه و غیرانسان نشان داده می‌شود. آیا زنان و مردان و کودکان و حتی زخمی‌ها را نیروهای حکومتی به قتل رساندند یا پیشمرگان کومله و حزب دموکرات! چه نیروهای درمانگاه‌ها و بیمارستان‌های را سنندج و سایر شهرهای کردستان را بمباران کردند و زخمیان و بیماران را کشتند؟

حکومتی که ۴۴ سال است براساس قوانین اسلامی خود دست و پا می‌برد و چشم درمی‌آورد؛ زندانیان را زیر شکنجه‌های هولناک و تکان‌دهنده و تجاوز قرار می‌دهد و آن‌ها فردی و جمعی و علنی و مخفی اعدام می‌کند؛ معترضان را در خیابان‌ها به گلوله می‌بندد؛ جنگ‌های نیابتی راه می‌اندازد و گروه‌های مسلح اسلامی را آموزش می‌دهد و مسلح می‌کند؛ خامنه‌ای رهبر این حکومت در نزد افکار عمومی جهان، به‌عنوان یک جنایت‌کار شناخته می‌شود و به دشمن درجه آزادی بیان و اندیشه معروف است و...

به این ترتیب، فلم «غریب» ادامه تازمترین فلم‌ها و سریال‌هایی است که در دهه‌های اخیر، با سفارش و سناریوهای سیاه نهادهای امنیتی-فرهنگی سینمای جمهوری اسلامی ایران است. این فلم درباره وقایع دو سال نخست انقلاب ۵۷ در کردستان؛ به‌ویژه به هجوم سپاه پاسداران به این منطقه و تقابل آن با کومله با فرمان جنایت‌کارانه خمینی، بنیان‌گذار حکومت جهل و جنایت و ترور و اعدام، متمرکز شده است.

در این فلم محمد بروجردی، با فرمان خمینی به فرماندهی سپاه پاسداران در کردستان در سال‌های ۱۳۵۸ تا ۱۳۵۹ تعیین می‌شود و مأموریت مئیابد مردم انقلابی و معترض و حق‌طلب کرد را سرکوب و کشتار کند.

سازمان هنری رسانه‌های «اوج»، یکی از نهادها وابسته به سپاه پاسداران در سینمای جمهوری اسلامی است. البته فعالیت و نظارت این نهاد صرفاً به ساخت و پخش فلم‌های امنیتی-فرهنگی محدود نمی‌گردد و همه عرصه‌های سینمای ایران را در برمی‌گیرد.

از همان بدو تاسیس این نهاد از سال ۱۳۹۰ با تهیه و تولید فلمی با عنوان چ (۱۳۹۱) در مورد مصطفی چمران و به کارگردانی ابراهیم حاتمی‌کیا، وارد سینمای ایران شد. فعالیت این نهاد در سال‌های بعد نیز با تولید فلم‌های دیگری همچون «ایستاده در غبار» (۱۳۹۴، در مورد احمد متوسلیان)، ماجرای نیمروز ۱ (۱۳۹۵) و ماجرای نیمروز ۲ (۱۳۹۸)، «منصور» (۱۳۹۹، در مورد منصور ستاری)، و ... «فلم غریب» (۱۴۰۱) ادامه دارد.

یکی از شخصیت‌های فرعی ایستاده در غبار، پاسدار محمد بروجردی بود که اکنون در فلم غریب، به سوژه اصلی و قهرمان فلم غریب تبدیل شده است.

تصاویری که حاتمی‌کیا از چمران، مهدویان از متوسلیان، و لطیفی از بروجردی به مخاطب ارائه می‌دهد، از چهره‌هایی هستند که در سال‌های اخیر، چهره‌هایی سریالی و سینمایی شده‌اند. در همین راستا و در جهت بزک کردن «چهره کریه و تروریستی سپاه پاسداران» است که در آغاز فلم «غریب» بروجردی حین رانندگی به‌همراه همسر و فرزندان در جاده‌های کردستان به آهنگ «ایران خورشیدی تابان دارد» شجریان و علیزاده گوش می‌دهد.

سینمای جعل و روایت‌سازی جمهوری اسلامی، با اهمرینی‌سازی چهره رهبران سیاسی کردها و تاکید جعلی بر چهره «انسانی» پاسداران سپاه در تلاش است تا دست‌کم کشتار و سرکوب مردم کردستان را توجیه‌پذیر کند. جایی در میانه فلم، سربازان سپاه و ارتش بر سر صحنه کشتار وحشیانه کردها به دست گردان شوآن حاضر می‌شوند. صحنه‌ای جعلی و به‌طور کلی دروغ.

بروجردی در میان تمام اجساد که نصفه و نیمه خاک شده یا رها شده‌اند، دست یکی از فرماندهان ارتش را تشخیص می‌دهد که از زیر تلی از خاک بیرون زده و هق‌هق‌کنان بر روی خاک می‌افتد و دست او را غرق اشک و بوسه می‌کند.

برای کسانی که با تاریخ جنایت‌های جمهوری اسلامی و روایت‌های غیرواقعی و جعلی آن آشنا هستند اما این صحنه یادآور عکس‌هایی است که صبح یکی از روزهای تابستان ۱۳۶۷ به‌شکلی پنهانی و اضطراری از دفن‌شدگان در گورستان خاوران گرفته شدند و بر کشتار دسته‌جمعی زندانیان شهادت می‌دهند که هیچ روایت جعلی قادر به انکار آن نیست. چرا که در اینجا، دیگر نه با تصاویر ساختگی لرزان و شیمستند، بلکه با عکس‌هایی سروکار داریم که نه تنها مادر داغ‌دیده، بلکه افکار عمومی آگاه جامعه ایران و جهان، شاهدان واقعی آن هستند.

به خصوص پس از انتشار خبر قتل ژینا(مهسا) امینی، در ۲۶ شهریور ۱۴۰۱، جرقه انقلاب «زن، زندگی، آزادی» زده شد که هنوز هم با افت و خیزهایی ادامه دارد.

مسلم است که جنبش‌های اجتماعی، نیروهای انقلابی و همه مردم آگاه ایران و در پیشاپیش همه جوانان به‌ویژه زنان، تا روزی که کلیت جمهوری اسلامی را سرنگون نکنند و جامعه دل‌خواه آزاد و برابر، عالانه و انسانی خود را نسازند هرگز آرام نخواهند گرفت!

شنبه چهاردهم مرداد- اسد- ۱۴۰۲- ششم اگست ۲۰۲۳

منابع:

- ۱- خبرگزاری کتاب ایران، یکشنبه ۳ آبان ۱۳۹۱
- ۲- روزنامه اطلاعات و کیهان دوم و پنجم اسفند ماه ۱۳۵۷ و ۲۱ و ۲۴ فوریه ۱۹۷۹
- ۳- روزنامه‌های آیندگان، اطلاعات، کیهان ۵۸/۱۲/۲۸، «۱۸ مارس ۱۹۷۹»
- ۴- روزنامه کیهان و اطلاعات ۲۹ اسفند ماه ۱۳۵۷ و ۶ فروردین ماه ۱۳۵۸
- ۵- روزنامه کیهان، ۲۳ اردیبهشت ۱۳۵۸
- ۶- مصاحبه دکتر قاسملو با روزنامه کیهان، ۲۰ اردیبهشت ۱۳۵۸
- ۷- اطلاعیه دکتر شکبیا استاندار کردستان در مورد توافق‌نامه دولت و شورای شهر مریوان، روزنامه کیهان ۱۱ مردادماه ۱۳۵۸- ۲ اوت ۷۹
- ۸- روح‌الله الموسوی الخمینی ۲۷ مرداد ۵۸. روزنامه‌های کیهان و اطلاعات و...، شنبه ۲۷ مردادماه ۱۳۵۸
- ۹- رادیو و تلویزیون تهران، ساعت ۲۰، روز ۱۳۵۸/۰۵/۲۷ و روزنامه کیهان و اطلاعات ۲۸ مردادماه ۱۳۵۸-۱۷ اوت ۱۹۷۹)
- ۱۰- روزنامه اطلاعات و کیهان، ۲۸ مردادماه ۱۳۵۸- ۱۹ اوت ۱۹۷۹
- ۱۱- روزنامه کیهان و اطلاعات، ۷ شهریور-۲۹ اوت ۱۹۷۰
- ۱۲- روزنامه‌های کیهان و اطلاعات، ۱۳ شهریور ۱۳۵۸- ۴ سپتامبر ۱۹۷۹
- ۱۳- کیهان، ۱۴/۰۶/۱۳۵۸- ۱۵ سپتامبر ۱۹۷۹
- ۱۴- روزنامه کیهان ۱۴/۰۶/۱۳۵۸- ۱۵ سپتامبر ۱۹۷۹
- ۱۵- نشریه تهران مصور، تیر ۱۳۵۸
- ۱۶- نشریه تهران مصور، تیر ۱۳۵۸
- ۱۶- کیهان، ۰۱ مرداد ۱۳۵۸
- ۱۷- رهشاد مستهفا سولتانی، «کاک فوناد رییس، سیاست‌مدار و زنانیه‌کی سیاسی»، ص ۳۸۵
- ۱۸- طاهر خالدي عضو ستاد حفاظت و اتحادیه دهقانان، گفت‌وگو با نگارنده، ۲۵ تیر ۱۳۹۰.